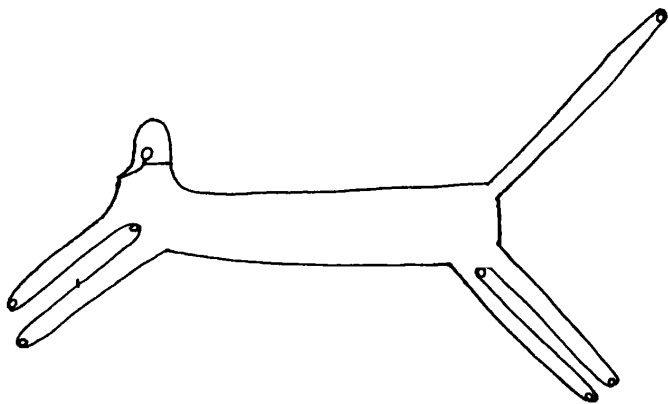


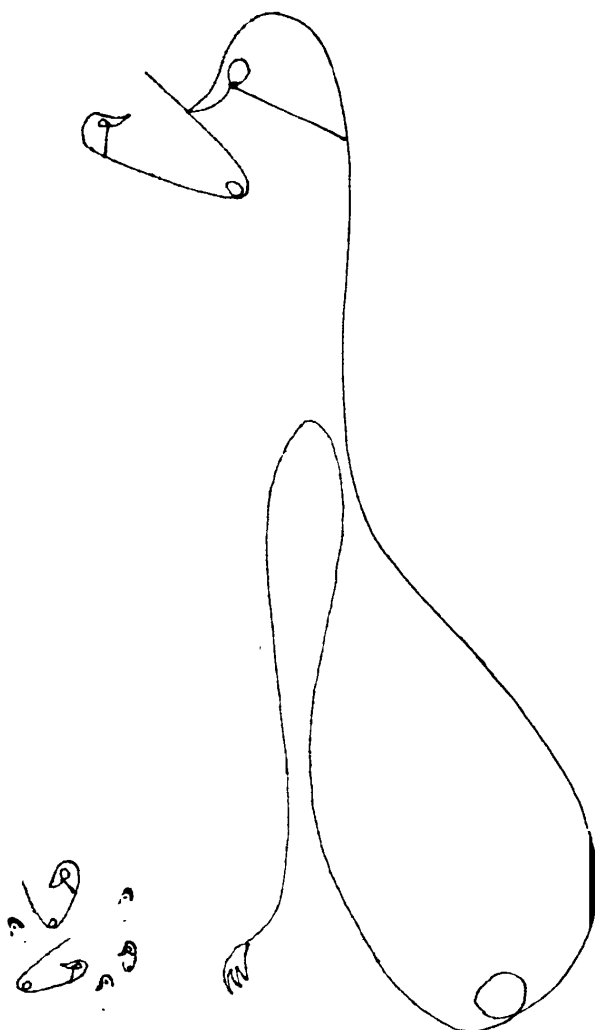
فانتزی سنجاق قفلی

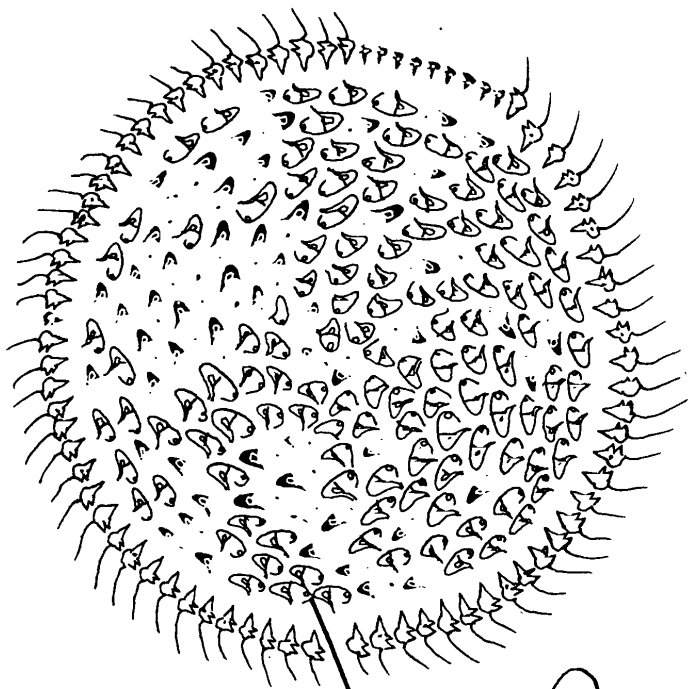
پرویز شاپور





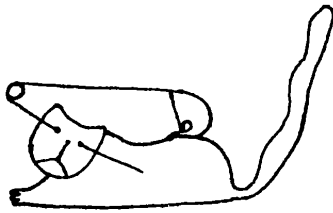






30
1701



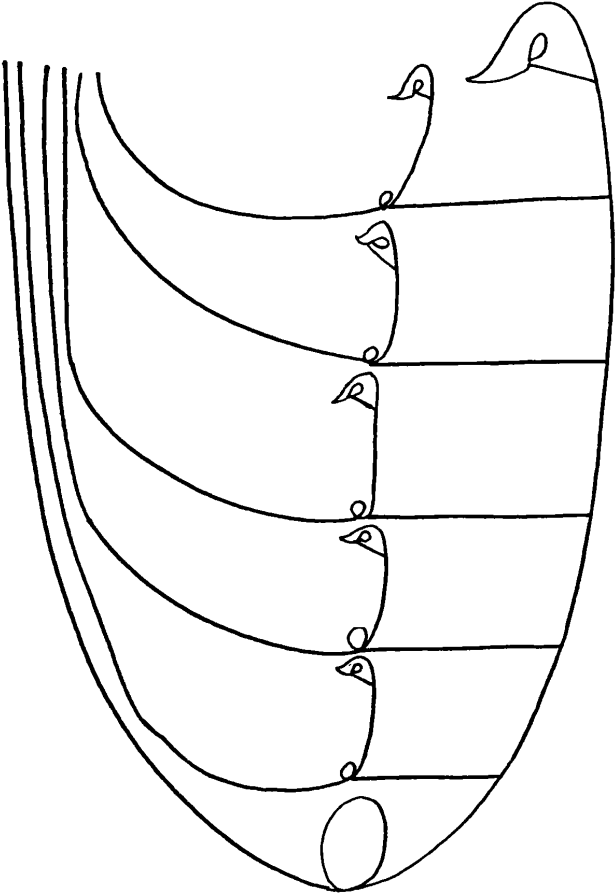


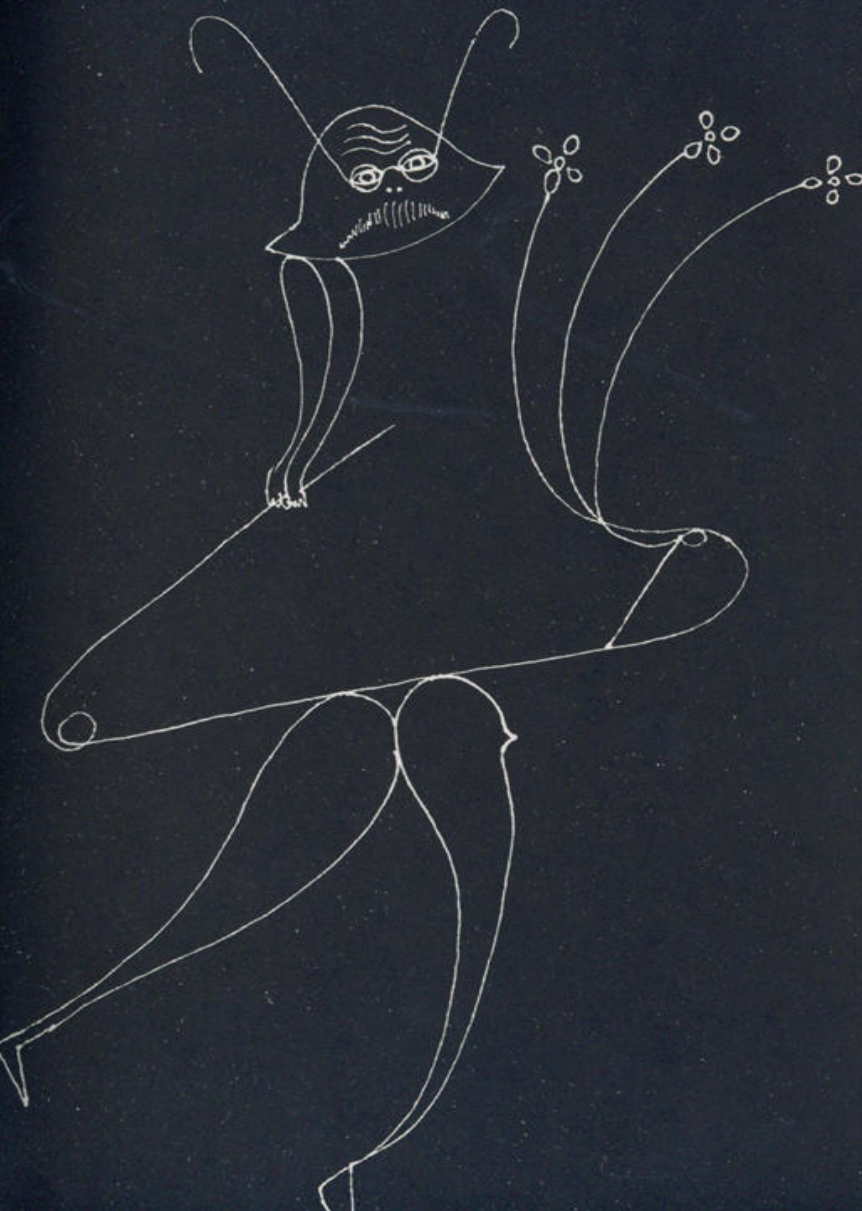
فانتزی سنجاق قفلی

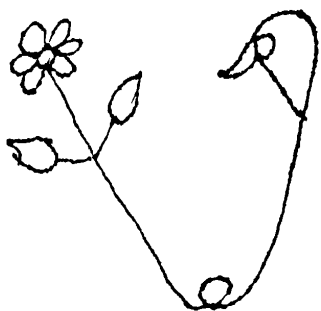
پرویز شاپور



فانتزی سنجاق قفلی
پرویز شاپور
چاپ اول درچاپخانه کتیبه تابستان ۲۵۳۵
ناشر: انتشارات پویش

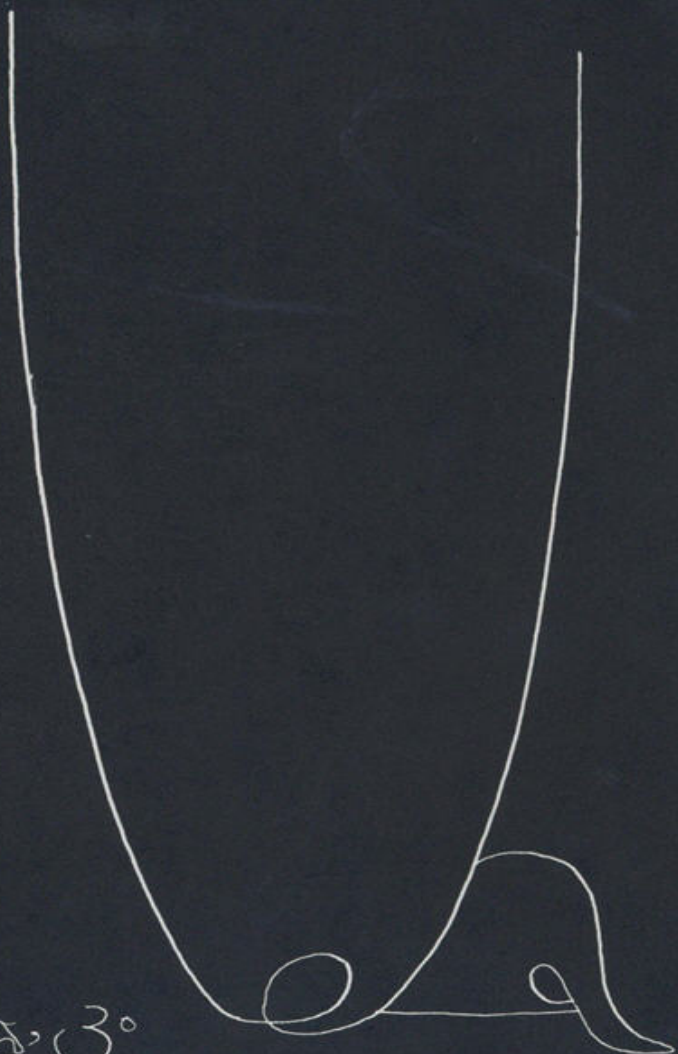






تقدیم به خواهر کوچکم
زری خلف بیگی

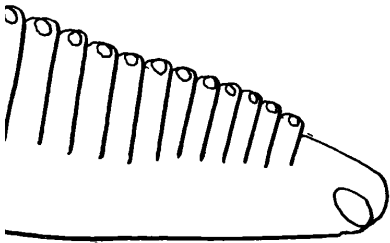
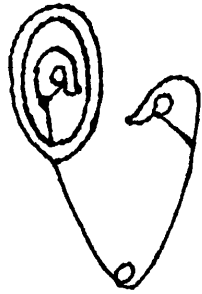
30
1901

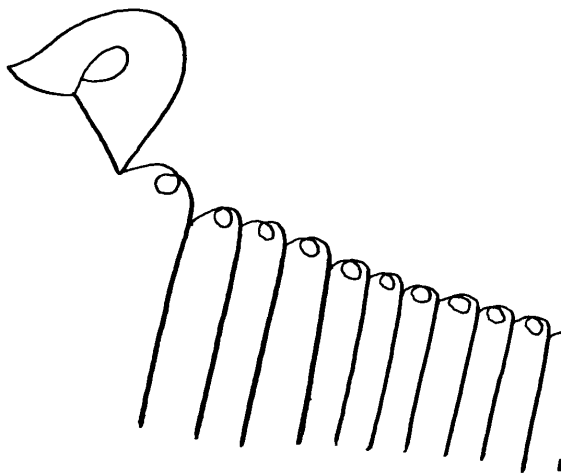


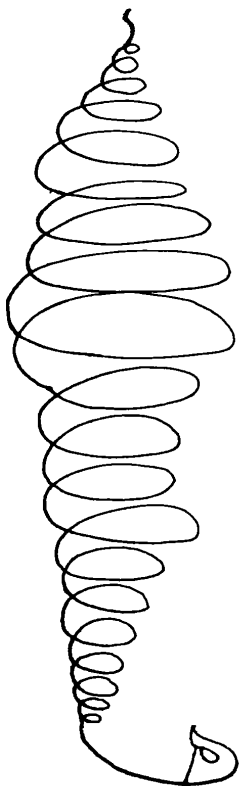
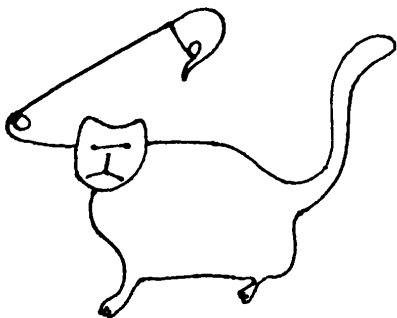


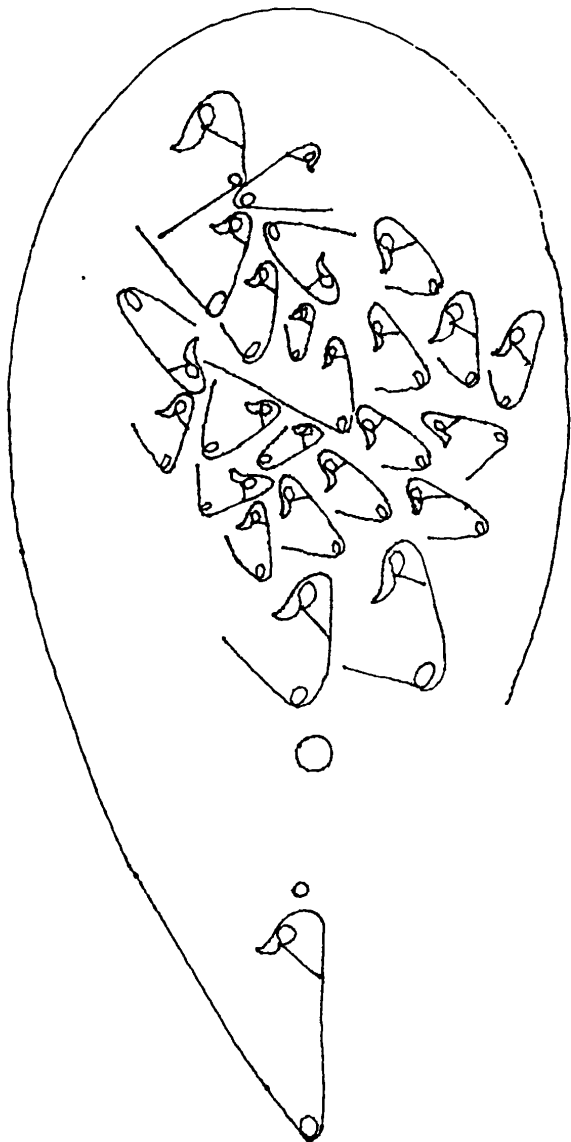
اتو بیوگرافی پرویز شاپور

خودم را نامگذاری کردم قبل از تولدم
جای تعجب نیست که بانام پرویز شاپور متولد شدم
باچشم‌های مصنوعی
و دماغی پلاستیکی
درهفت سالگی وقتی بادبادکم سقوط کرد قلبم آتش گرفت.
برای اولین باری که خودم را درآینه دیدم متوجه دسته کوچکی شدم که
روی سرم قرار گرفته بود. بنابراین حیف است بیش ازاین وقت شریفتان را
صرف شنیدن اتو بیوگرافی يك آدم مصنوعی بکنید
که باسکوت تکلم می کند
و در روزهای آفتابی زیر سایه خودش می ایستد و برای اینکه ماهی را
درغمش شریک کند داخل تنگش می گیرید.
و بازهم بدن نیست بدانید برای اینکه بهار را به سرقت نبرندان را به
درخت قفل کرده ام.





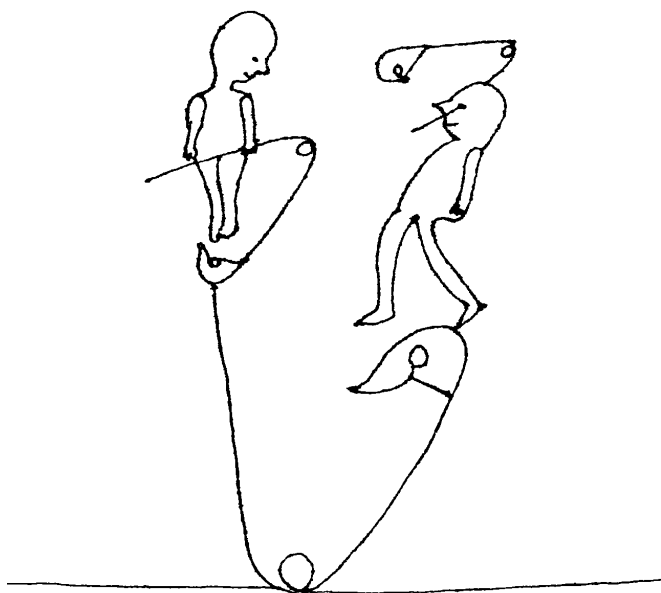








گفتگوی
بیژن اسدی پور
با پرویز شاپور



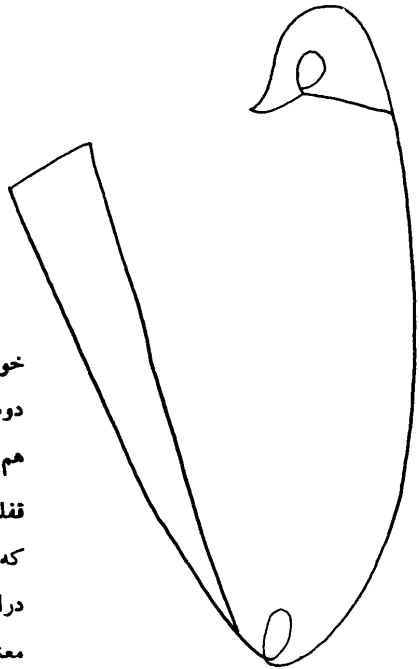
الف: بعد از موش و گربه و
ماهی ، مهم ترین بازیگر
طرح های شما ، سنجاق
قفلی است. می خواستم
بپرسم چطور شد که شما
بین اشیاء مختلف ،
سنجاق قفلی را انتخاب
کردید؟

ش : من ، طرح کشیدن را با سنجاق
قفلی شروع کردم. هم از جهت
اینکه واقعاً قیافه اش را
خیلی دوست دارم همیشه
در ذهنم هست و هم اینکه
در واقع ، طراحی از آن، کار

نسبتاً آسانی بود. سنجاق
قفلی صورت ساده‌ای دارد و
می‌شود باهاش بازی کرد.
سنجاق قفلی‌ها قسمت اولش
درمجله «نگین»، سری دومش
در «روزن» چاپ شد و بعد،
من تقریباً به پنج شش مرتبه
این سری را کشیده‌ام و باز از
نو کشیده‌ام. این مجموعه‌ای
را هم که ملاحظه می‌کنید،
برگزیده‌ای است از تمام آن
سنجاق قفلی‌ها.

اصولاً دید کلی شما از
سنجاق قفلی چیست؟

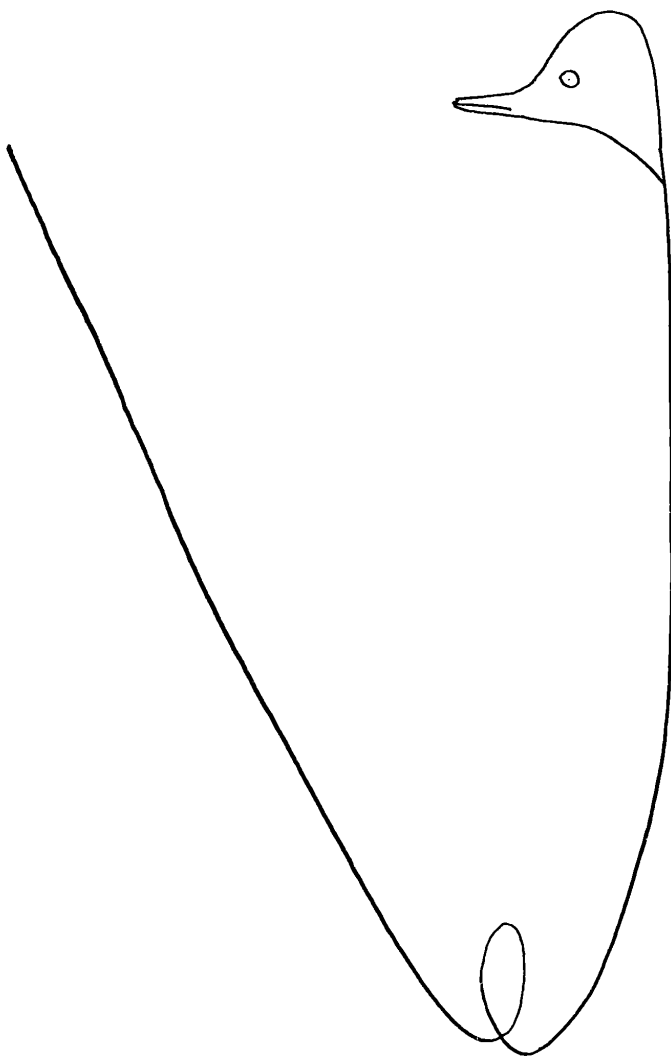
بطور کلی چیزهایی هستند که
در ذهن من می‌مانند. مثلاً
از جبری که اجباراً در مدرسه
خواندم چیزی که بخاطرم
مانده دستۀ رادیکال است،
که البته من به اندازه سنجاق
قفلی دوستش ندارم؛ ولی

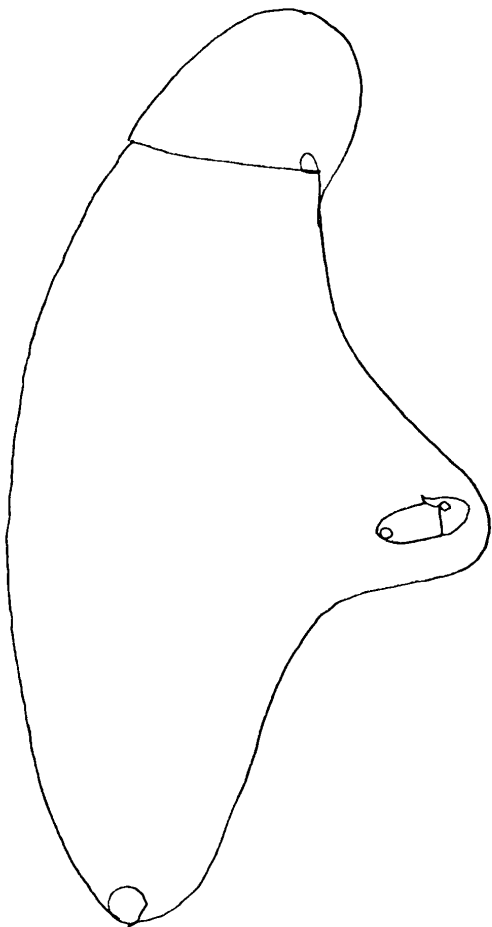


خوب ، اصلاً شکل آنرا دوست دارم. سنجاق قفلی هم همینطور است . سنجاق قفلی، چیزی است که کم کند که برای وصل کردن آمده . در انگلیسی هم مثل اینکه معنی تحت اللفظی آن «سنجاق ایمنی Safety-pin» است. مثل کبریت بی خطرا تو خیابان می بینید که خانمی زیپ دامنش در رفته ، اما بلافاصله سنجاق قفلی به کمکش آمده و توانسته او را تا خانه راحت ببرد .

من فکر می‌کنم با
توصیحی که دادید،
سنجاق قفلی، نشانه‌ای
است از مهربانی خودتان.
بله، وجه اشتراکی داریم

آیا غیر از شما و پیش از شما
کس دیگری هم به
سنجاق قفلی پیله کرده؟
یا این شما بوده‌اید که
برای اولین بار، دسب به
چمین کاری زده‌اید؟
مطور کلی، چه در داخل و چه
در خارج، سری کارهایی هست
راجع به چیزهای مختلف
در ایران که مطلقاً، ارخارجی-
ها هم کسی را ندیده‌ام که با
سنجاق قفلی بازی کرده باشد.
راجع به اشیاء مختلف دیده‌ام،
و غالب اینست که دیگران،
در بارهٔ يك چیز، مثلاً ده،
پسجاه تا طرح زده‌اند. ولی
نه اینقدر ده بشود با آن‌ها
چندین مجموعه چاپ-کر



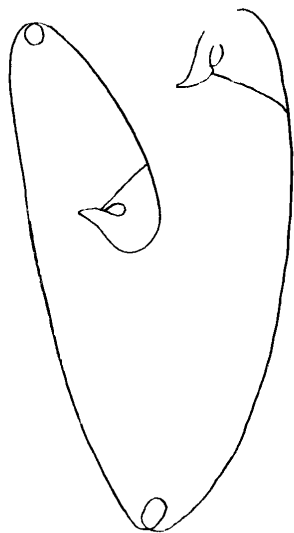


سنجاق قفلی چقدر می-
تواند شما را ارضاء کند
و چقدر می تواند شما را
با خودش بکشد ؟
تا موقعی که ظرفیت کشیدن
بار طرح ها و سوزہ های
مختلف را داشته باشد.

تا آنجا که من شما را
می شناسم، روح مهربانی
دارید و منصفانه فکرمی
کنید. آیا این منصفانه
است که بین اینهمه اشیاء
فقط به سنجاق قفلی
بپردازید و اشیاء دیگر را
محروم بگذارید؟

کاملاً صحیح است. اما یک
مقدار اشیاء دیگر هم توی
سف ایستاده اند و نوبت
گرفته اند که نوبت آنها هم
می رسد. بطور کلی، من
ساختمانم طوری است که
نمی توانم درباره یک شی
حق مطلب را ادا نکنم. حالا

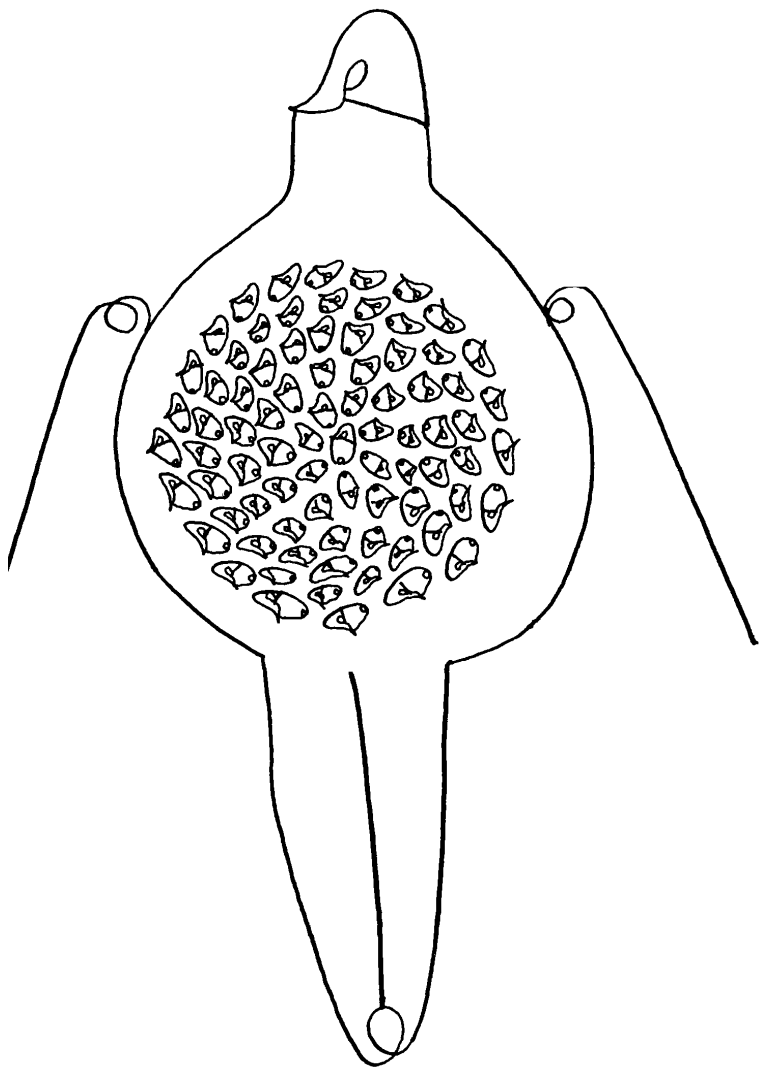
به سنجاق قفلی پرداخته‌ام و تا
آنجا که امکان دارد، حقش
را تزیین نمی‌کنم! در واقع،
اگر آدم بخواهد همین‌طور
سرسری پنج تا سنجاق قفلی
بکشد مثل اینست که حق
سنجاق قفلی را ضایع کرده
است. از طرف دیگر، فکر
نمی‌کنم کار کردن روی چیزی
که نتوانسته توجه مرا جلب
بکند، صحیح باشد. البته
ممکن است بعداً توجهم را
جلب بکند. روی چیزی که
قابل توجه نیست، سوژه هم
خوب پیاده نمی‌شود. مثل
اینست که آدم بخواهد کار
تصنیعی بکند. این راهم عرض
کنم، منظور از جالب نبودن
یک چیز اینست که من هنوز
نتوانسته‌ام آنرا درست ببینم
تا بتوانم درباره‌اش سوژه فکر
کنم.

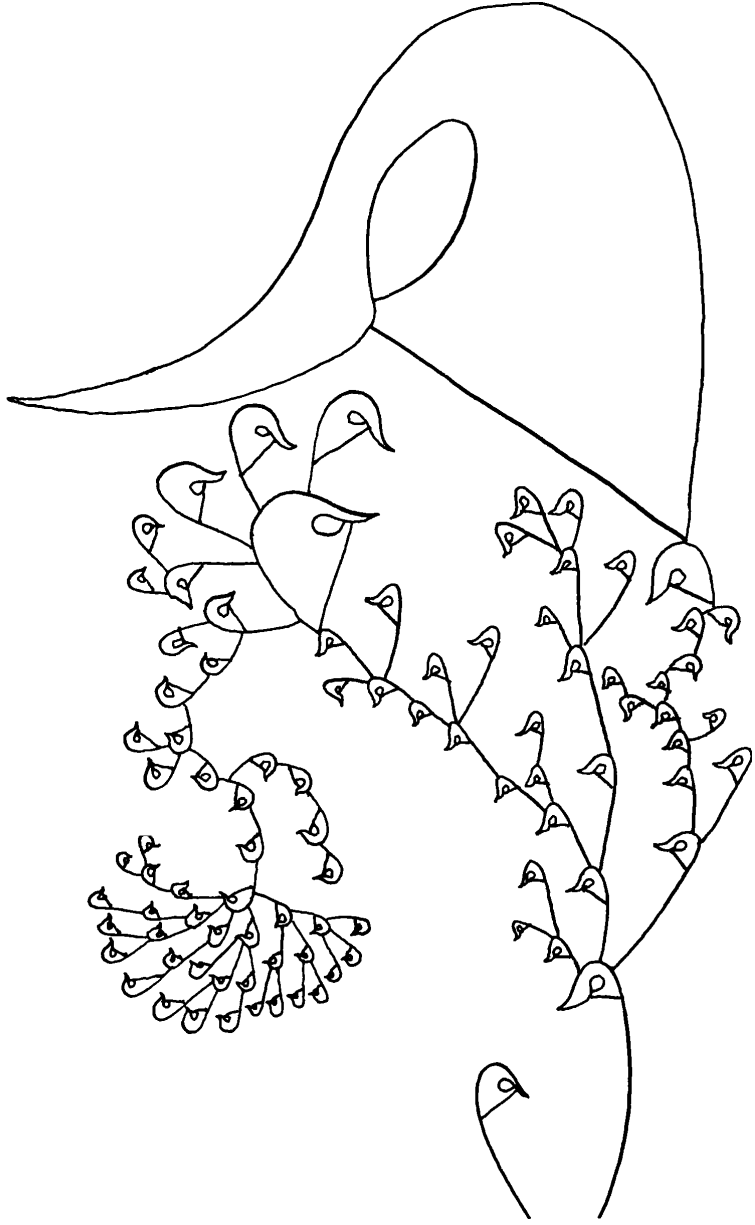


در کارهای جدیدتان -
آنهایی که من دیده‌ام -
کم‌کم سروکله جارختی
هم پیدا می‌شود. آیا
امکان دارد که این
جارختی، رقیب سر-
سختی برای سنجاق قفلی
بشود و آنرا از ذهن شما
کنار بزند؟

کاملاً صحیح است. فعلاً
من دیگر خیلی به جارختی
توجه دارم. دلیل آنهم
اینست که فکر می‌کنم حق
مطلب در مورد سنجاق قفلی
ادا شده است. خواه‌ناخواه
سنجاق قفلی می‌بایستی از مغز
من بیرون می‌رفت و یک چیز
تازه‌پیش می‌آمد. شاید اینهم
به گفتنش بیارزد که وجوه
اشتراکی هم بین سنجاق قفلی

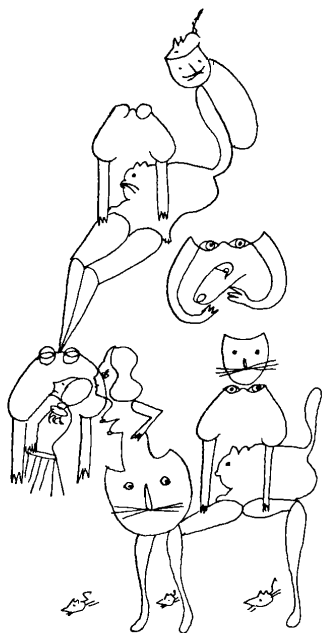
و جارختی دیده می شود. قبلاً
در باره خانمی که سنجاق قفلی
زده بود، صحبت کردم.
سنجاق قفلی، بالباس و پارچه
و غیره سروکار دارد. جارختی
هم همین حالت را دارد. از
طرف دیگر جنس آنها هم
یکی است، یعنی هر دو از
آهنند. البته حالا جارختی
چوبی و پلاستیکی هم هست.
ضمناً جارختی قیافه خوبی
هم دارد، به اضافه همان
مهربانی که نمی گذارد لباس
ما چروک شود و زیر دست و پا
بیفتد. کشیدنش هم آسان
است. هر بچه ای می تواند
بکشد. اما من فکر نمی کنم
یک چهارم یا یک پنجم سنجاق
قفلی هم بشود با جارختی
بازی کرد.





آقای شاپور، شما آنطور
که فرمودید و من متوجه
شدم، شخصیتی در کار-
هایتان، برای سنجاق
قفل در نظرمی گیرید و
آن شخصیت مهربان این
شئی است، اما این روحیه
در تمام طرح‌هایتان
نیست.

والله، يك مقدارش بستگی
دارد به حالت آدم. گاهی
انسان اذیت می‌شود و حقی
از او ضایع می‌گردد و آدم
نمی‌تواند جوابی بدهد. گاهی
آدم شاد است. خلاصه گاهی
آدم بطرف جماعت می‌رود
و گاهی از جماعت فرار می-
کند. این تغییر حالات روحی،
روی سنجاق قفلی‌ها هم اثر
می‌گذارد.

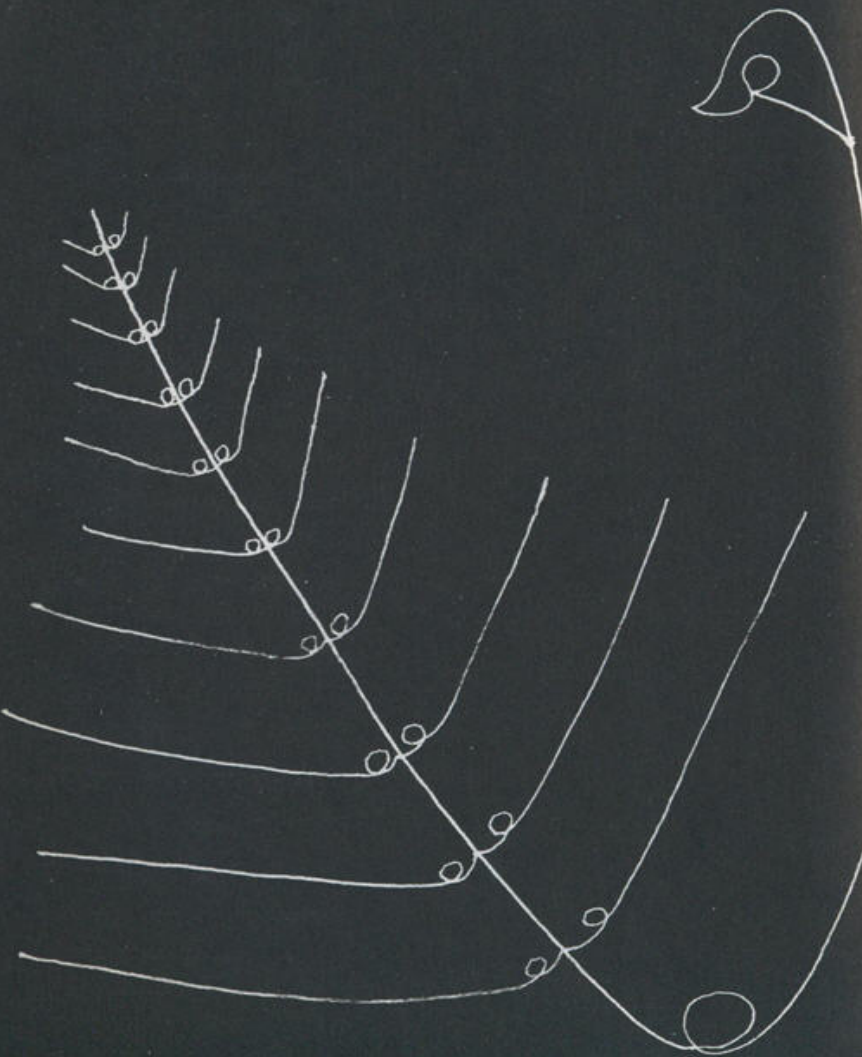


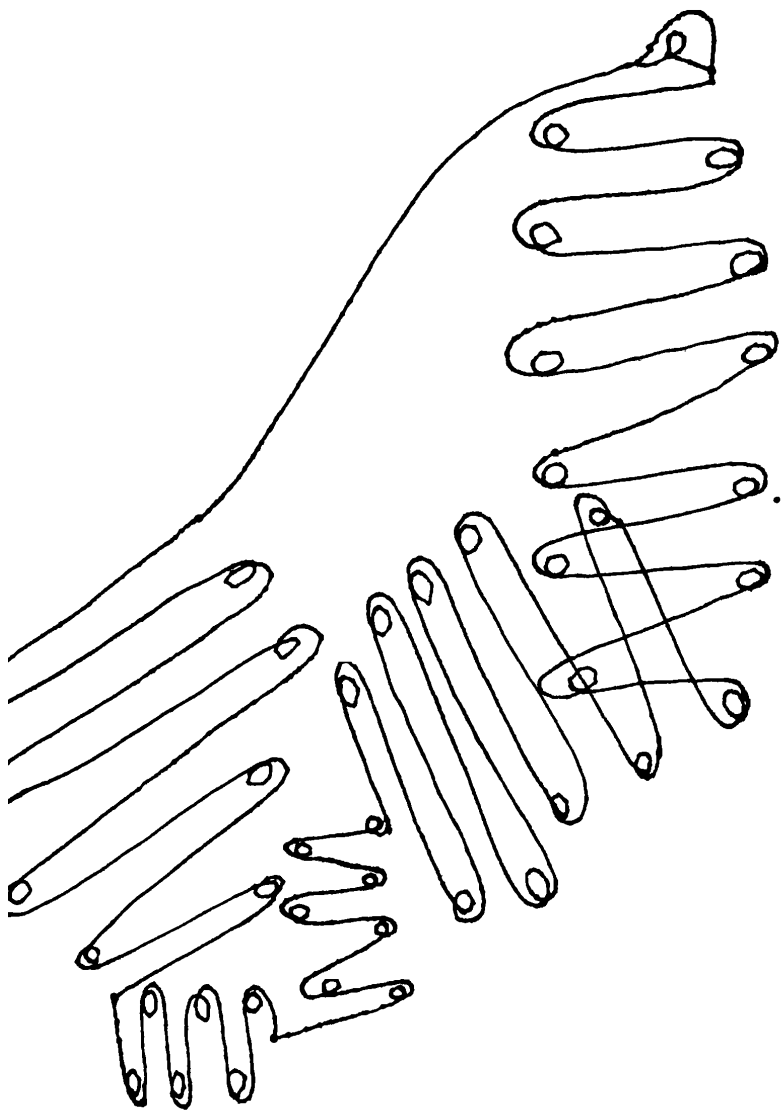
شما دربارهٔ موش، گربه،
ماهی و... سری کارهای
مختلفی داشته‌اید، علاقه
شما به سنجاق قفلی تا چه
حد است. بقول خودتان
چه نمره‌ای به آن
می‌دهید؟

اگر جانداران را در یک طبقه
بگذاریم و بیجان‌ها را هم در
یک طبقه، من توی بیجان‌ها،
سنجاق قفلی را از همه بیشتر
دوست دارم و در جانداران،
ماهی است و گربه و موش که
خیلی بهشان عشق می‌ورزم!
شاید اگر بنشینم و
فکر کنم، خیلی دلایل تازه
بتوانم بیاورم. فعلاً همینقدر

می‌توانم بگویم که گاهی
آدم، بدون دلیل عاشق است.
عاشق کسی، یا چیزی. ولی
خوب، دلایل مختلفی هم
می‌توان آورد. سنجاق قلبی
با اینکه جزو بیجان‌هاست.
ولی نیم‌رخش به نیم‌رخ اشرف
مخلوقات خیلی شبیه است،
مثلاً آدم می‌بیند که دماغ
دارد، تقریباً چشم دارد و
همیشه نگاهی مهربان به آدم
دارد. همه‌اش منتظر است
که ببیند کجا می‌تواند به
کمک آدم‌ها بیاید. از طرفی
خوب، خیلی هم سروقد است
و اندام خیلی متناسب و
کشیده‌ای دارد. دیگر اینکه
سنجاق قلبی، برای وصل -
کردن آمده است!

خوب، آقای شاپور، من
سؤال کلی تری دارم که
باید اول مطرح می کردم
ولی حالا هم دیر نشده.
می خواستم برای آشنائی
بیشتر، یک مقدار درباره
خودتان بفرمائید و اینکه
چطور شد که بین اینهمه
کار، شما به طنز و طراحی
طنز آمیز کشیده شدید؟
فکر می کنم هر کسی يك قله
استعدادی دارد در چیز خاصی
و رشته بخصوصی. آدم هایی
که قله استعداد خودشان را
می شناسند و آنرا تسخیر می کنند
موفقند. مثلاً آدمی که در



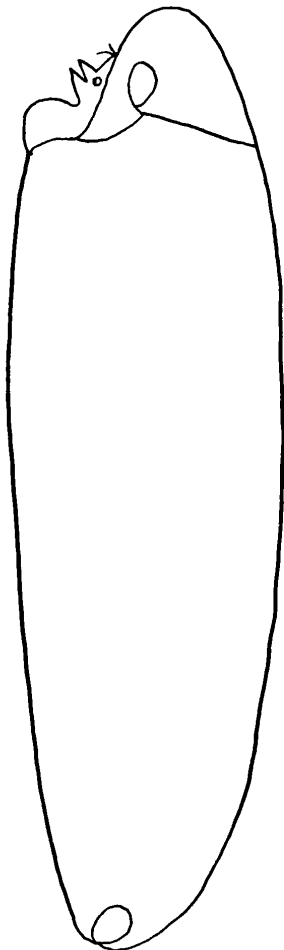


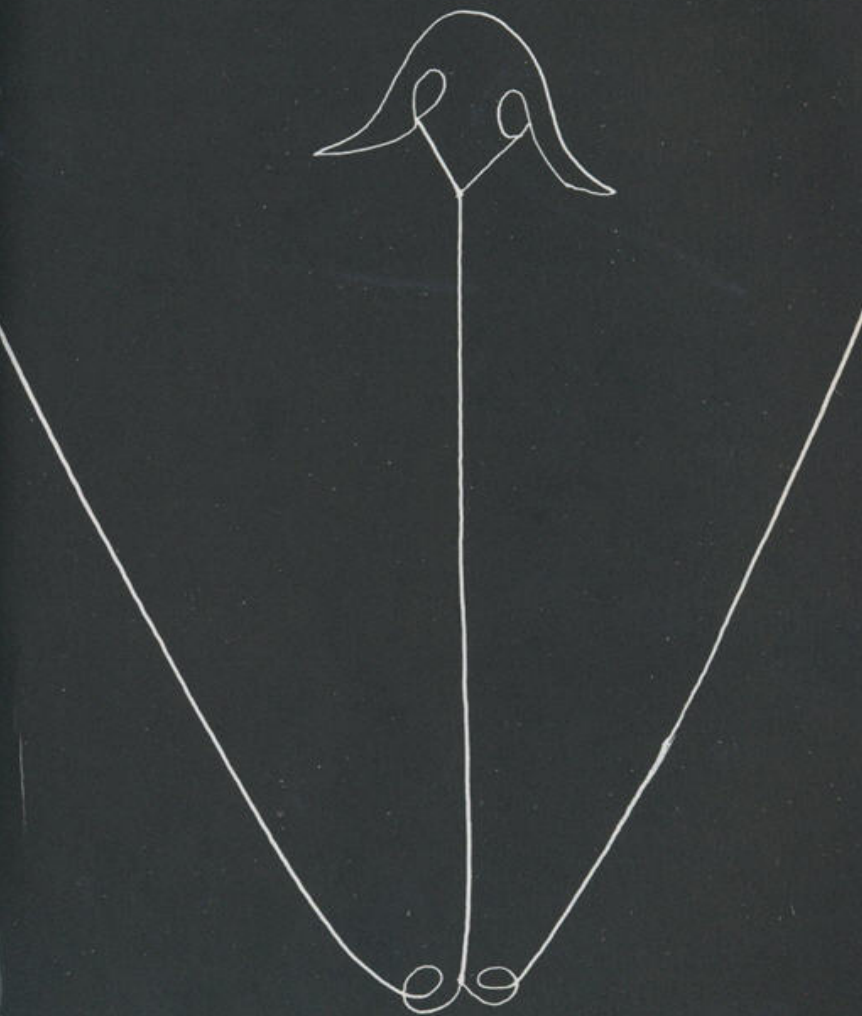
√ ۲۹۹

رشته ریاضی خیلی استعداد دارد، اگر بخواید در رشته دیگری کار کنید، مثل اینست که بخواید کار دست دومی انجام بدهد. این یکی. وبعد هم البته این قله ای که می گویم، ممکن است خیلی هم پیش پا افتاده و کم ارتفاع باشد. به هر حال این خیلی مهم است که آدم بتواند حتی قله يك ميليمتری خودش را تسخیر کند. من از بهجگی حس می کردم چیزهایی که توش طنز هست و مسائلی که در واقع توی قسمت فکاهیات است، رویم اثر می گذارد. این گذشت، تا بعد کم کم به

دیبرستان آمدم و يك خورده
زبان باز کردم. مقادیری
چیزهای فکاهی برای دوستان
گفتم تا موقعی شد که دیدم
فکاهیات مرا اغنا نمی کند.
این بود که پرداختم به يك
مقدار چیزهایی که کمتر آن
زمان چاپ می شد. بعد هم
پی بردم که استعدادم در این
رشته است تا مثلاً فرض کنید
به من بگویند پنج خط بنویس!
که واقعاً من نمی توانم.
یعنی اگر يك ماه هم مثل ما،
به خودم بپیچم، نوشته ای
می شود که يك محصل کلاس
چهارم پنجم ابتدائی- که کمی
استعداد نوشتن داشته باشد
خیلی بهتر از آن می تواند
بنویسد.

راستی این را هم بگویم که
 سال ۱۳۰۲ در تهران به دنیا
 آمدم. يك اتوبیوگرافی
 نوشته بودم که درست خاطر
 نیست. یکی دو قسمتش یاد
 هست که می گویم : « وقتی
 بادبادکم سقوط کرد ، قلبم
 آتش گرفت . « یا : « وقتی
 بادکنکم ترکید ، قطرات
 اشک ، بصورت حباب از چشم
 خارج می شدند و روی گونه ام
 می ترکیدند . « یا : « در قمر
 اقیانوس به دنبال قطره اشک
 گمشده ام می گردم . « و یا :
 « وقتی که بچه بودم و دستم
 به زنگ در خانه نمی رسید ،
 روی کله خود می پریدم و
 زنگ را می زد . « !





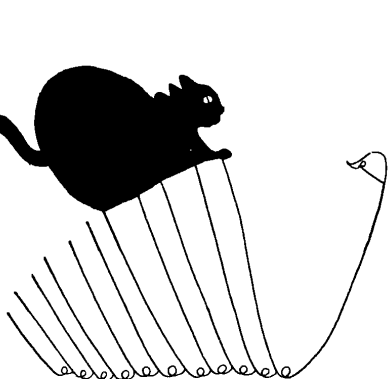
سنجاق قفلی، چون وضع
خاصی دارد، ممکن است
توانید سوژه های
مختلف را روی آن پیاده
کنید و در واقع شکل
خاص آن، دست و
بالتان را ببندد. آیا
موردی پیش آمده که
گیر بیفتید؟ بخواهید
سوژه ای پیاده کنید و
توانید؟

خوب، البته برای سنجاق
قفلی يك مقدار می شود حرف
زد و کشید. بعد تمام می شود
و می رسد به بن بست. اینجا
است که آدم اگر بخواهد
باز هم ادامه بدهد، وقت
تلف کردن است. ولی هر چه
بوده، سنجاق قفلی های من،
واقماً خودشان بوده اند و من
حرفی روی آنها پیاده

نکرده‌ام. سنجاق قفلی خودش
بوده و من که آمده‌ام ، هی
دورش چرخیده‌ام و آنرا به
شکل‌های مختلفی دیده و
کشیده‌ام.

شما ، اول سوژه پیدا
می‌کنید و بعد سنجاق
قفلی می‌کشید، یا اینکه
اول سنجاق قفلی می-
کشید و بعد سوژه برایش
پیدا می‌کنید؟

والله، من به شیوه‌های مختلف
با سنجاق قفلی دست و پنجه
نرم کرده‌ام . مثلاً در سری
اول، سنجاق قفلی می‌کشیدم
بخاطر اینکه رویش سوژه
بگذارم و هر کدام يك سوژه
مشخص داشت . مثل آن
سنجاق قفلی که گیره دارد و
آدم می‌تواند ، مثل خود -
نویس آنرا به جیبش بزند. یا



آن سنجاق قفلی که شکمش
بالا آمده و یک سنجاق قفلی
کوچک ، توی شکمش است
و دوره حاملگی را می گذرانند!
توی سری های بعدی ، سوژه
به این شکل از بین رفته است.
در واقع ، نمی شود گفت سوژه
چیست؟ سوژه جزو خطها
شده است . حالتی است
دیدنی ، نه گفتنی . و بقول
معروف : شنیدن کی بود
مانند دیدن!

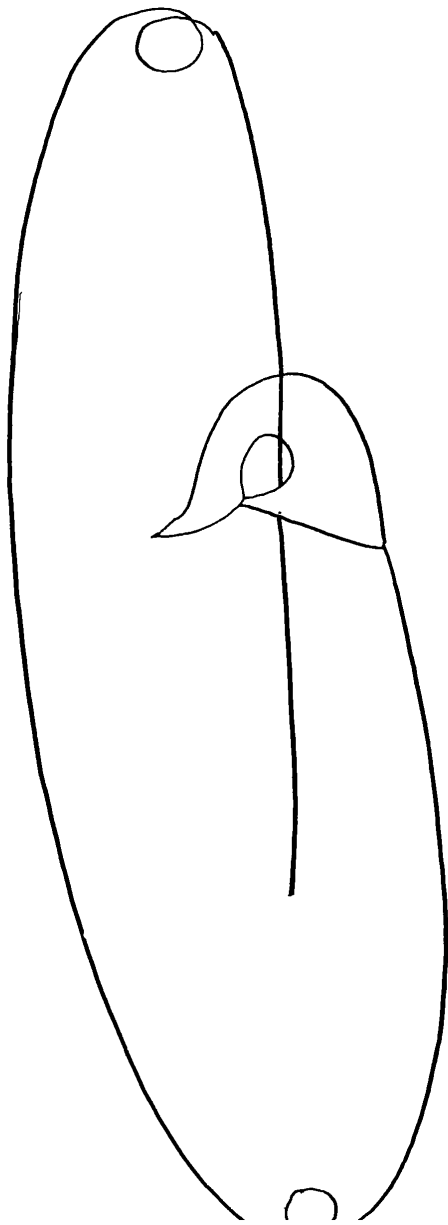
این مسئله ، خیلی توی
طرح های تان هست. خیلی
از مردم طرح ها را که
می بینند می پرسند: یعنی
چه ؟ آیا اینها سوژه ای
ندارند و جزو طرح های
آزاد هستند؟

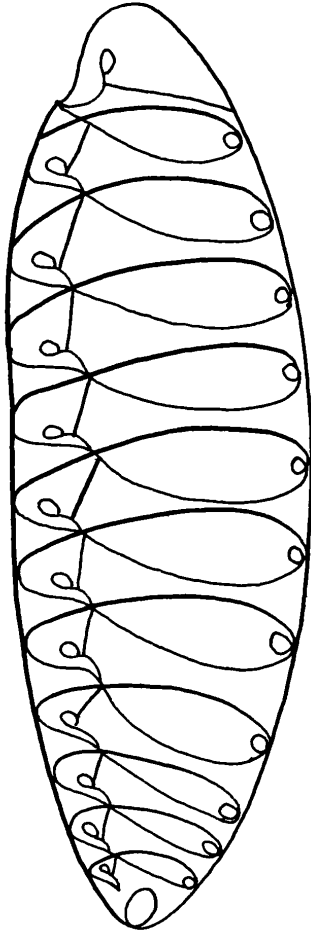
موقعی هست که يك کاریکاتور
يك سوژه مستقل و مشخص
دارد، ولی موقعی هم هست
که استقلال سوژه، در طرح از
بین می‌رود، یعنی شما امکان
ندارد طرحی را که دیده‌اید
برای کس دیگری تعریف
کنید، مگر اینکه خود آن
طرح، یافتو کپی‌اش را نشان
بدهید! من خاطر م هست
موقعی بود که اصلا کاریکاتور
نمی‌کشیدم، ولی سوژه
کاریکاتور فکر می‌کردم.
یادم هست، من همیشه برای
اینکه به سوژه دسترسی پیدا
کنم و شکارش کنم،
کاریکاتور - هر چه بود -
می‌کشیدم، تا بتوانم سوژه
فکر کنم و در همین حال با قدرت

نجسم، روی کاریکاتوری که
 کشیده بسودم، سوزه
 می گذاشتم. یعنی نمی آمدم
 بنشینم دستم را روی دستم
 بگذارم و سوزه فکر کنم.
 حالا هم سعی ام اینست
 کاریکاتور که می کشم، سوزه
 هم جزو آن باشد. البته سوزه
 مشخص نیست، یعنی چنان
 با خطوط هماهوش شده که
 به چشم دیده نمی شود. من
 خیلی از دوستان
 کاریکاتوریست را دیده ام
 که اول با مداد می کشیدند
 و بعداً جاهایی را که اشتباه
 می شد، پاک می کردند و دوباره
 روی آنرا قلمی می کردند.
 ولی من از ابتدای کارم این
 طریق را نپسندیدم. برای
 اینکه فکر کردم ما برای
 اینکه يك طرح بکشیم باید



سه تا طرح بکشیم ، من این
کار را نکردم و نخواستم در
زندگی طراحی ام پشتگرمی
و تکیه گاهی به اسم مداد -
پاک کن داشته باشم. این کار،
آدم را تنبل می کند و
نمی گذارد آنطور که باید ،
روی خطش سعی ودقت کند.
اما وقتی آدم در طراحی ،
چشم دیدن مداد پاک کن را
نداشت، خوب مسلم است،
برای اینکه طرحش خراب
نشود ، تا آنجا که قدرت
دارد، سعی می کند کار خوب
از آب در بیاید و کج نرود .
و همین باعث می شود که آدم،
نوعی اعتماد به نفس پیدا
کند و کارها محکم تر شود .
همین مسئله برای سوزها
هم هست.



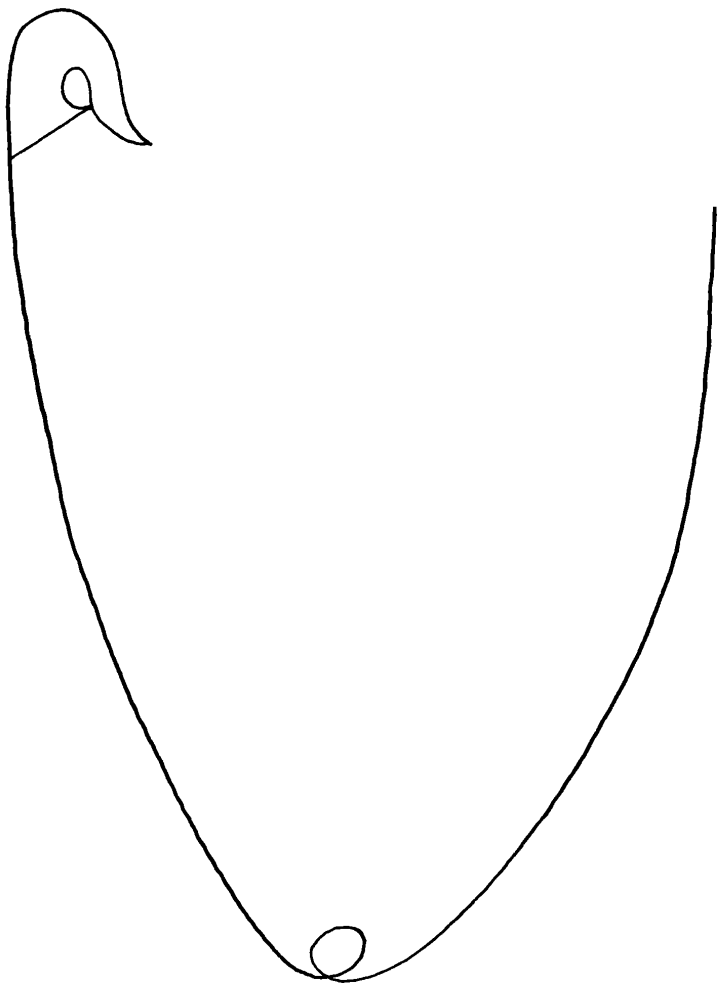


آقای شاپور، ما طرحی
از شمامی بینیم - مثلا در
مورد همین سنجاق قفلی
که چندین سوژه رویش
سوار شده، آیا نمی شود
برای هر سوژه، يك طرح
جداگانه کشید تا برای
بیننده، قابل فهم تر و
روشن تر باشد؟

من، بطور کلی راجع به این
مسئله فکر نمی کنم و فکر
نکرده ام. همین جوری پیش
می آید. شاید این هم يك جور
صرفه جوئی باشد.

با این علاقه ای که به
سنجاق قفلی دارید، چرا
در نوشته هایتان هیچ
صحتی از آن نیست؟

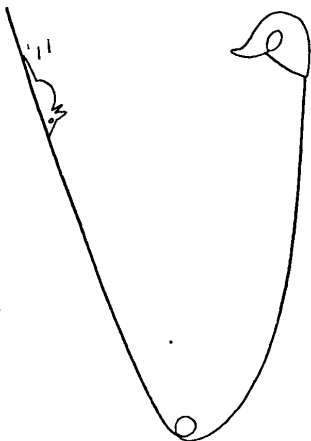
بنظر من، لطف سنجاق قفلی
در شکل آن است. به همین علت
سنجاق قفلی توی طرح هایم
هست و توی نوشته هایم
نیست. سنجاق قفلی بیشتر
کشیدنی است، تا گفتنی.



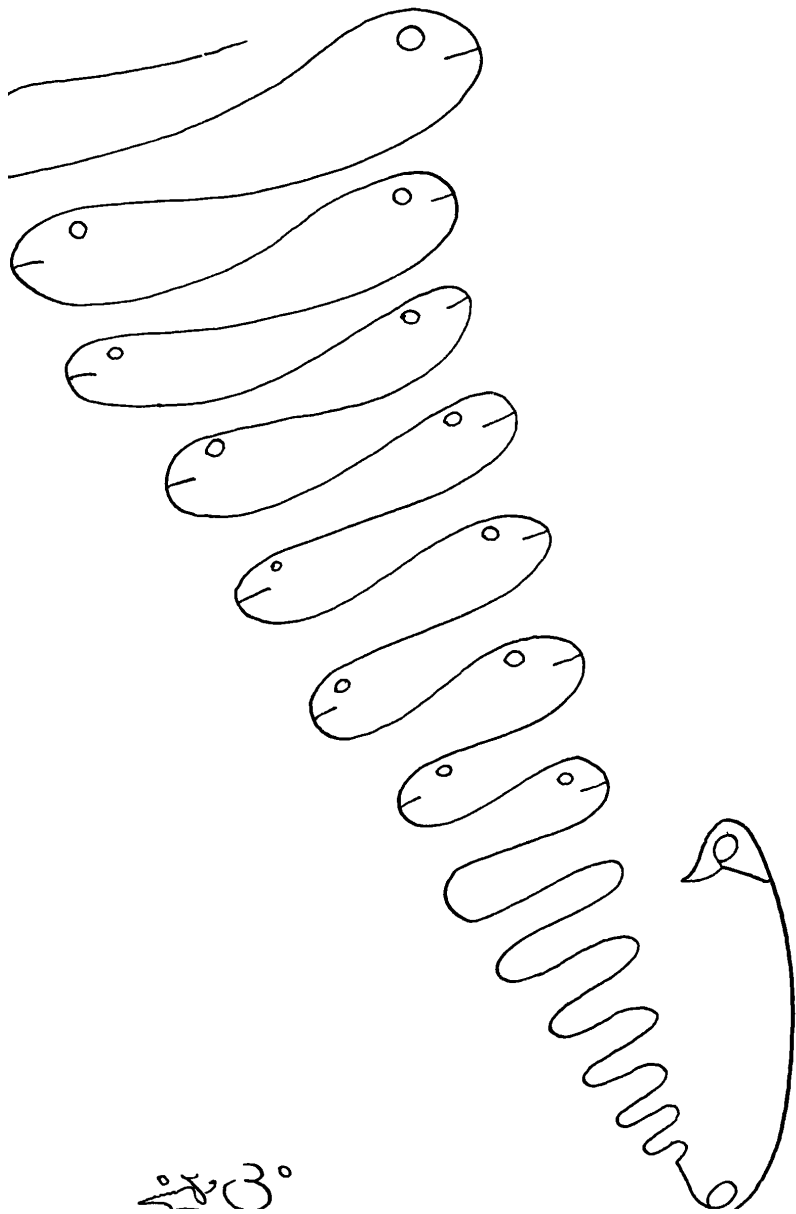
با روحیه ظریفی که شما
دارید و روی هر مسئله
به این کوچکی، اینقدر
عکس العمل نشان می -
دهید ، فکر نمی کنید یا
بودن اینهمه مسائل مختلف
تنها پرداختن به سنجاق
قفل ، چندان شایسته
نباشد ؟

شاید واقعاً همینطور باشد که
شما می گوئید، ولی باید دید
که از دست بنده چه چیزی
ساخته است، با این سرمایه
وجودی که دارم . گروه
خونی من به سنجاق قفل
می خورد . فرض کنیم
موضوعی هست خیلی خیلی
بالاتراز سنجاق قفل ، ولی
باید ببینیم آیا من می توانم
بازگوکننده اش باشم یا نه ؟
چنین سرمایه ای را از نظر
طبیعی وعدادادی - دارم یا
ندارم .

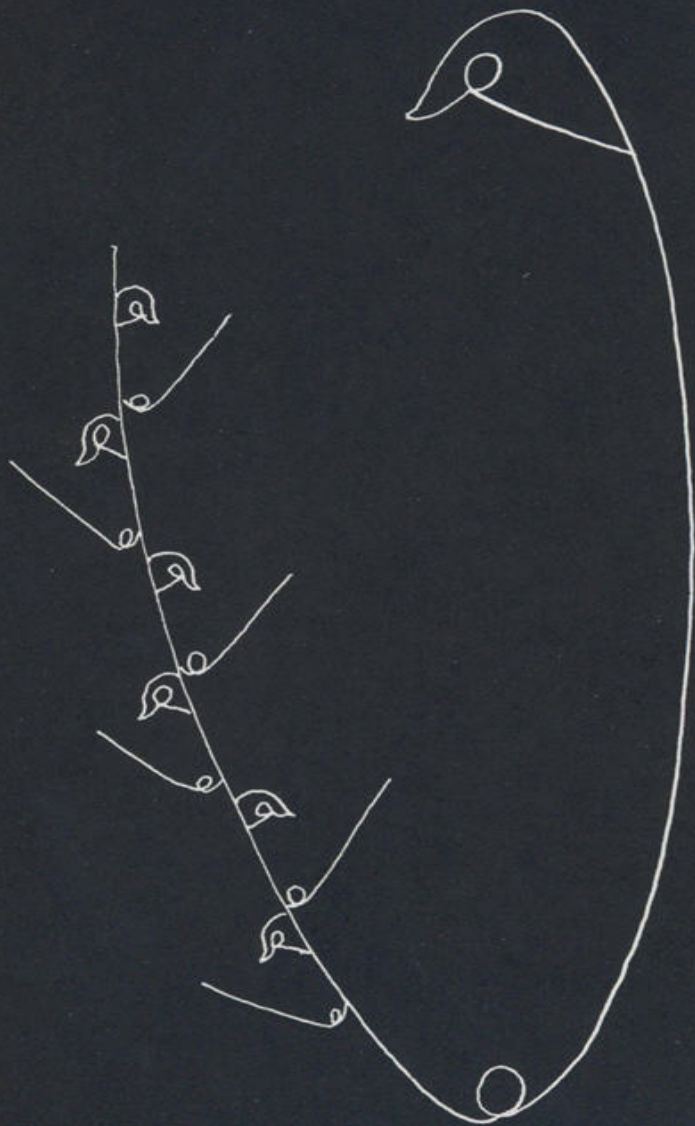
برای موضوع های مهم تر ،
اشخاص مهم تر، با استعداد -
های مهم تر وجود دارند که
شاید اگر من بخواهم به آن
موضوع ها بپردازم، در نظر
اهل فن ، کار دست پنجم ،
ششمی باشد . آدم باید حد
خود را در کار خود رعایت
کند. من خودم موقعی که
اداره می رفتم ، روی جای
پاهایم به منزل برمی گشتم.
چرا؟ برای اینکه هیچگونه
یکنواختی حس نمی کردم .
در مورد سنجاق قفلی هم
همینطور . آنقدر آنرا از
زاویه های مختلف می بینم
که فکر نمی کنم. مثل صفحه

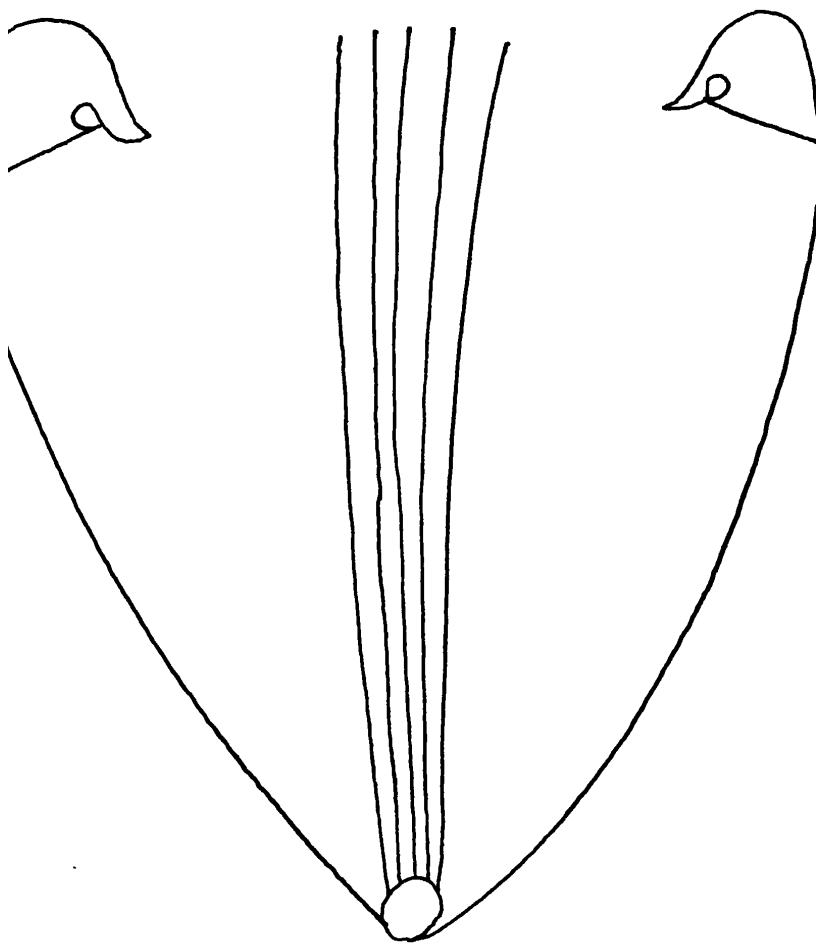


گرامافونی که خط افتاده ،
روی آن دارم تکرار می شوم.
خودمان ضرب المثل خیلی
قشنگی داریم که می گوید :
يك ده آباد بهتر از صد شهر
خراب است. اگر آدم سنجاق
قفل را کامل ارائه کند،
بهتر از آنست که سه تا سنجاق
قفل بکشد و برود سر مسائل
دیگر . خلاصه در کارها هم
باید حد رعایت شود و هم
شتابزدگی نباشد. و همینطور
دقت و وسواس و استعداد.
نباید کاری را برای زودتر
تمام کردن ، به اصطلاح
سمبل کرد.



203°

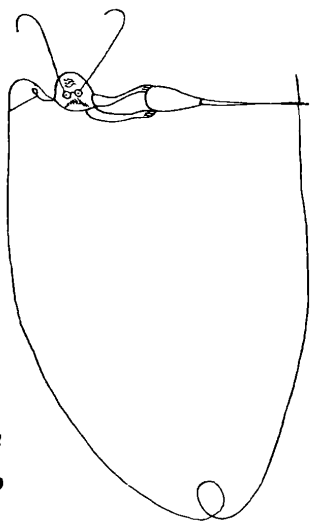




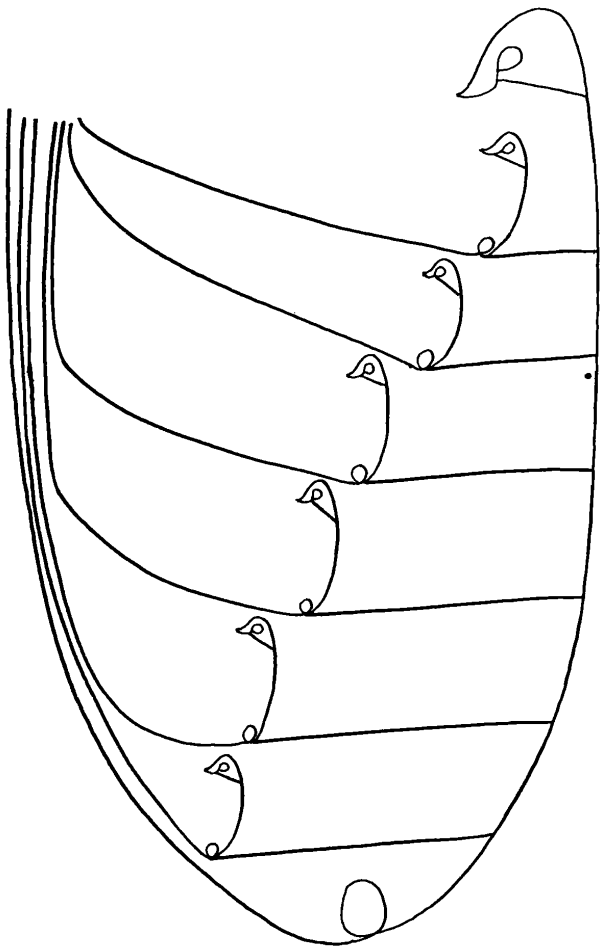
شما هم کار نوشتنی
می کنید و هم کار طراحی
کدام را خودتان بیشتر
دوست دارید ، طرحها
یا نوشته ها را ؟

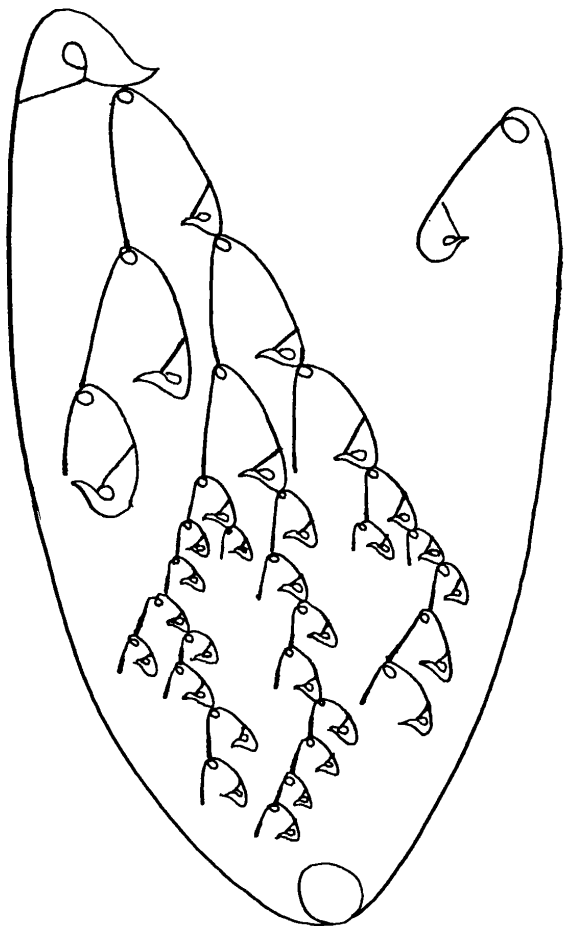
سوال سختی است ، چون
هنوز برای می حل نشده و هر
کدام به يك نحو آدم راسبک
می کند . مثلاً يك موقع هست
که از نوشتن خسته می شوم و

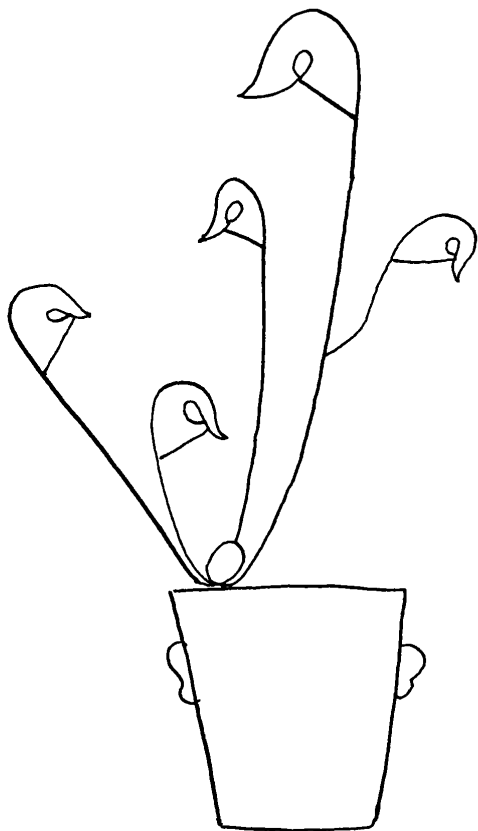
طرح می‌کشم. گاهی می‌بینم
يك سنجاق قفلی سیخکش
بقدری بلند است که نمی‌توان
آنرا بست بعد فکرمی‌کنم این
يك سنجاق قفلی است که
پایش را از گلیمش فراتر
گذاشته . مواقعی هست که
دوست دارم جانداران مهمان
من باشند؛ بعضی وقت‌ها هم
دل‌م می‌خواهد. اشیاء مهمانم
باشند. آن وقت است که با
سنجاق قفلی کوچولویم
خلوت می‌کنم . شاید ربطی



به سوال شما داشته باشد ،
ولی می گویم کاریکاتوری
هست که شرح دارد . اینجا
خواننده و بیننده تکلیفش
روشن است. او در کادر فکر
می کند . توی کادری که
کشنده و نویسنده بهش داده .
همین وضع صادق است در
کاریکاتورهای بدون شرحی
که سوژه مشخص دارند ،
یعنی باز بیننده در همان
چارچوب فکری کاریکاتو-
ریست قرار می گیرد .

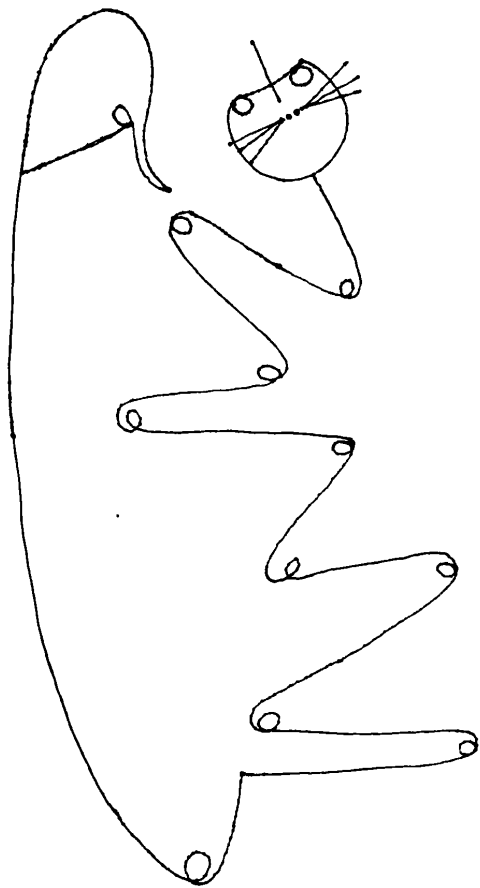


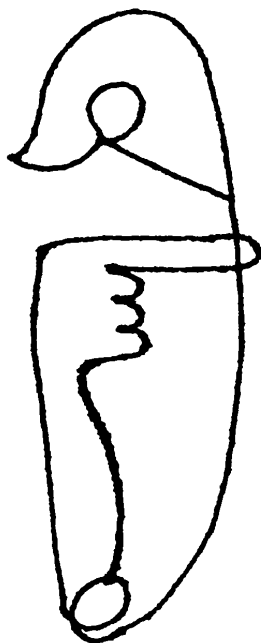






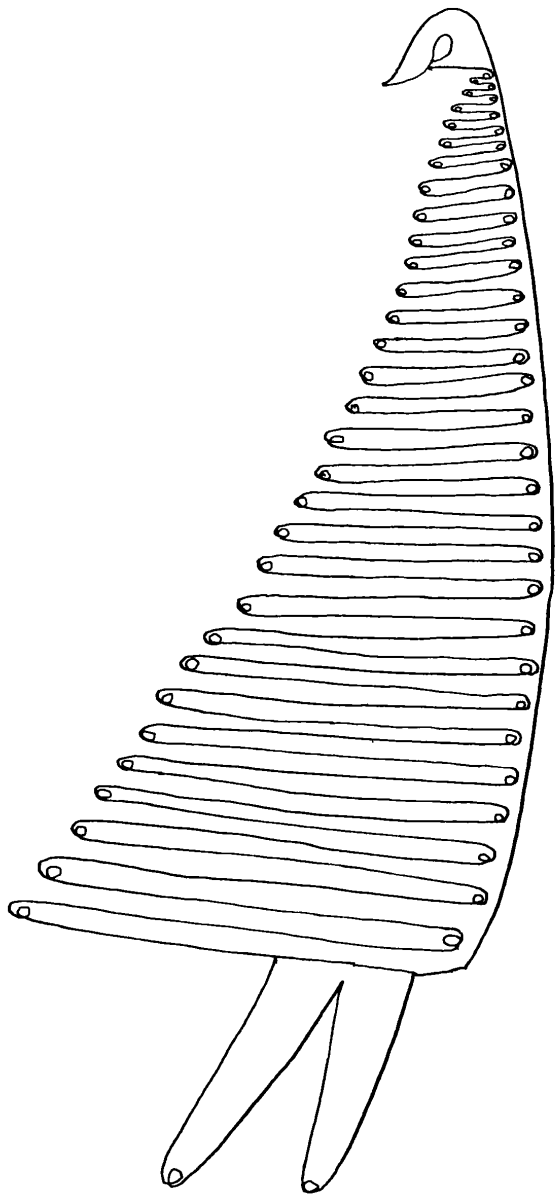
در صورتیکه ، وقتی سوزه
مشخص نباشد ، چارچوب
خشک از میان می‌رود و فکر
پرواز می‌کند . بیننده
می‌تواند فکرهای مختلف
بکند و چه بسا زیباتر از فکر
خالق اثر . خلاصه اینجاست
بیننده‌ای که استعداد دارد ،
جای پرواز هست .





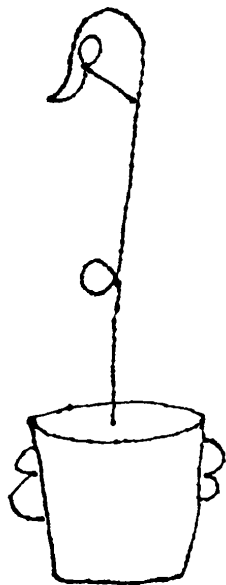
در مورد نوشته‌هایتان دیده شده که به واسطه وضع خاصش، عدد زیادی از رویش حدوداً به همان شکل و شیوه نوشته‌اند. در زمینه طراحی هم کسی بوده که در مایه شما کار بکند؟

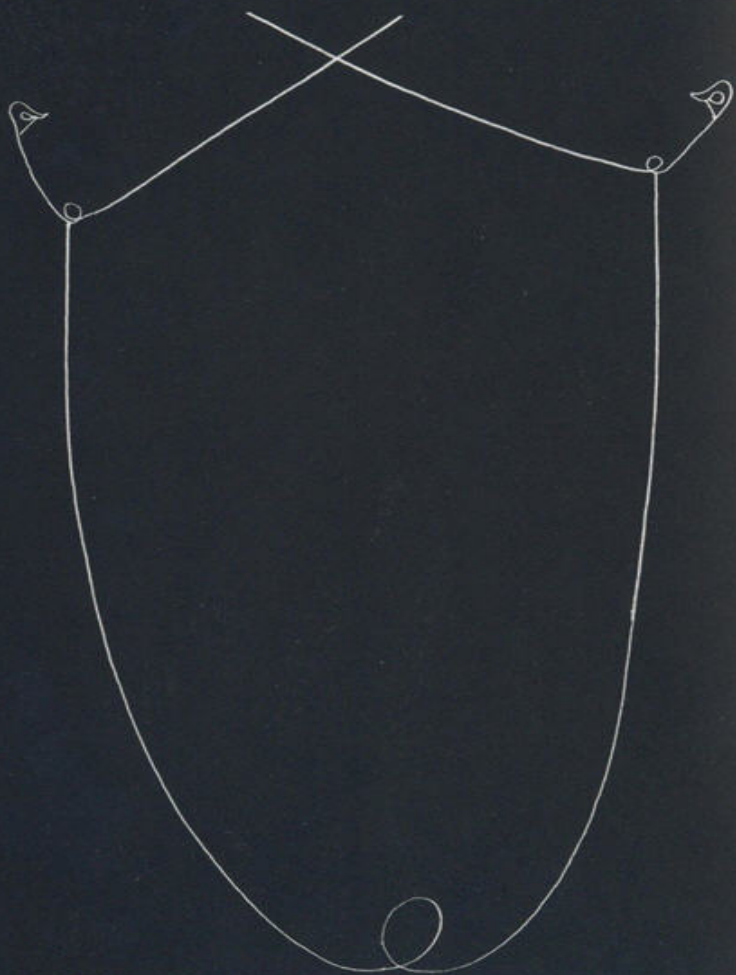
قابل قیاس نبوده، یعنی در نوشته‌ها بیشتر این کار را کرده‌اند. توی طرح‌ها هم بوده ولی خیلی کمتر.

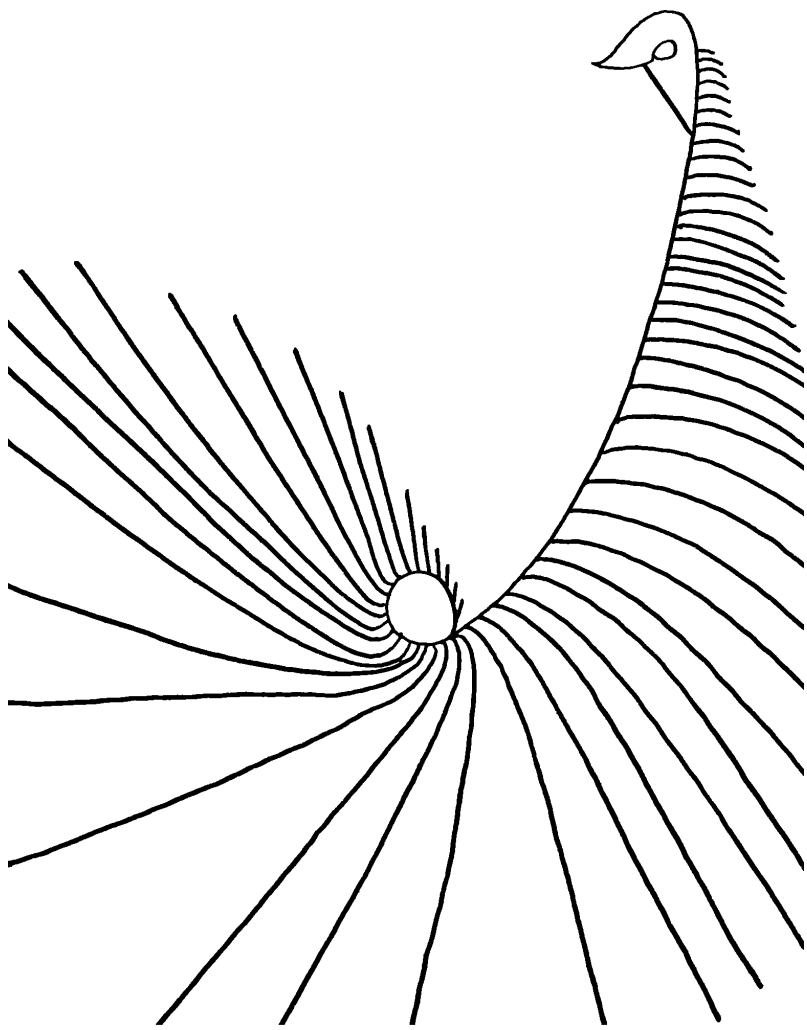


شما روی چه پله‌ای از
طراحی ایستاده‌اید؟

یادم هست وقتی در دبیرستان
بودم، خیلی از نظر دوچرخه-
سواری ماهر بودم، ولی هرگز
در مسابقه‌ای شرکت نکردم.
یعنی اصلاً "روحیه مسابقه
دادن ندارم و حتی وجودم
از فکر کردن به مسابقه ناراحت
می‌شود. همانطور که از قدیم
گفته‌اند، انسان خودپرست
است. خواه ناخواه قضاوت
راجع به خود، خیلی مشکل
است. بهمین دلیل، قوانین
حقوقی که بیشتر منطقی هستند

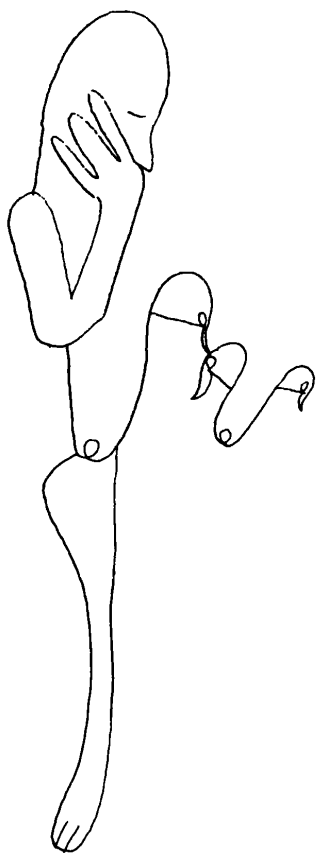


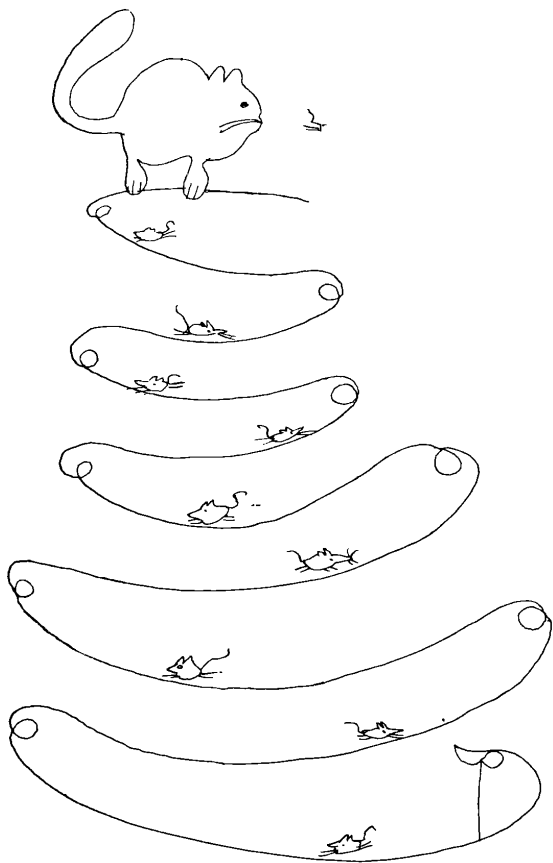




تا احساسی می‌گویند اقریبای
درجه اول در محکمه نمی‌توانند
حضور یابند ، چون به نفع
فامیلشان رأی می‌دهند .
اینست که از دادن پاسخ به
این سؤال معذورم . آدم‌ها
استمدادهای مختلف دارند
در رشته‌های مختلف و با
قیافه‌های مختلف . فکر
می‌کنم ، لالی و کری برای
انسان ضعف نیست . اگر
کاری که با آنها شده با ما هم
می‌شد ، ما هم همانطور می -
شدیم . یا کسانی که مثلاً
خواننده هستند تارهای صوتی
خاصی دارند که مادر زادی
است . اگر آن تارهای صوتی
راما داشتیم چه بسا چهچه -
هائی بهتر از بلبل میزدیم .

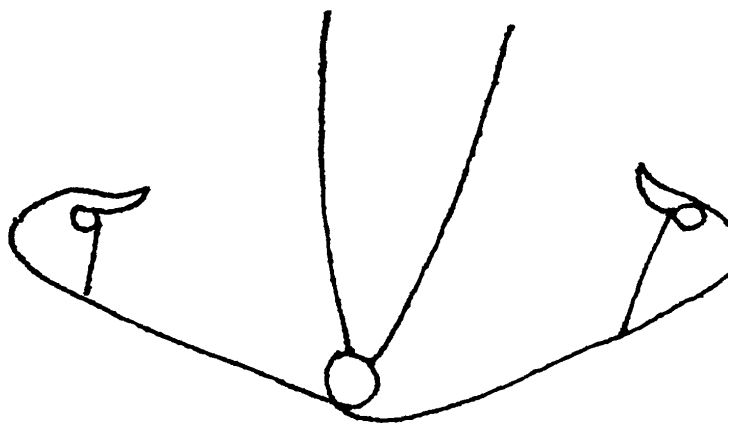
پس حالا مهم نیست که این
استعداد را نداریم. همانطور
که قبلاً گفتم هر کس قلّه
استعدادی دارد. یکی قلّه اش
بلند است و می‌تواند آنرا
فتح کند. یکی هم که ناتوان‌تر
است بانهایت تلاش، به دامنه
می‌رسد. او هم شایسته احترام
است. یکی هم هست که دست
روی دست گذاشته و کاری
نمی‌کند. من از این آدم خوشم
نمی‌آید. يك ورقه امتحانی
مثلاً استحقاق نمره هشت را
دارد، ممکن است صاحب آن
ورقه ناراحت بشود، ولی من
اگر صفر هم بهم بدهند -
ناراحت نمی‌شوم، مشروط
براینکه حقم را پامال نکرده
باشند. من به آنچه استحقاقش
را دارم برسم، راضی‌ام.

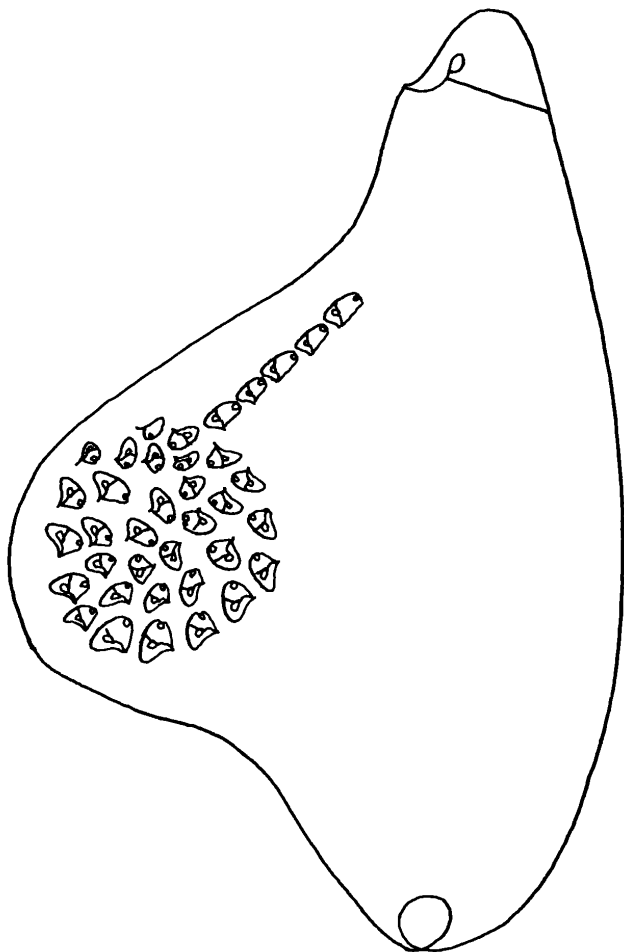


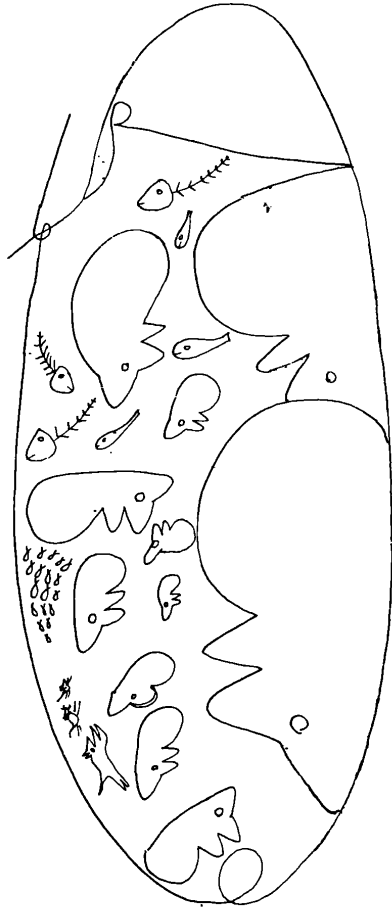


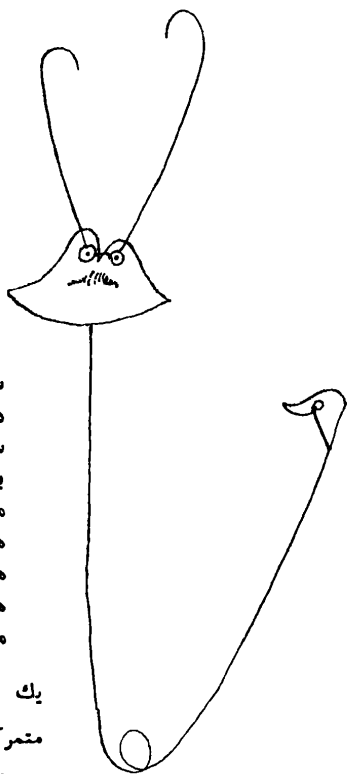
سوژه بعضی از طرح‌های
شما مشخص است و سوژه
بعضی از طرح‌ها نامشخص.
شما کدام را بیشتر
می‌پسندید؟

در این باره قبلاً توضیحی
دادم. ما سه نوع کاریکاتور
داریم: یکی کاریکاتوری که
با خط‌های پخته، اما سوژه
محدودش، فکر بیننده را در
چارچوب قرار می‌دهد. یکی
کاریکاتوری که با خط‌های
بظاهر کودکانه و ناپخته،
اما سوژه نامحدودش فکر
بیننده را قدرت و فرصت
پرواز می‌دهد. نوع سوم هم
کاریکاتوری است که هم
خطش پخته باشد و هم سوژه‌ش
نامحدود.



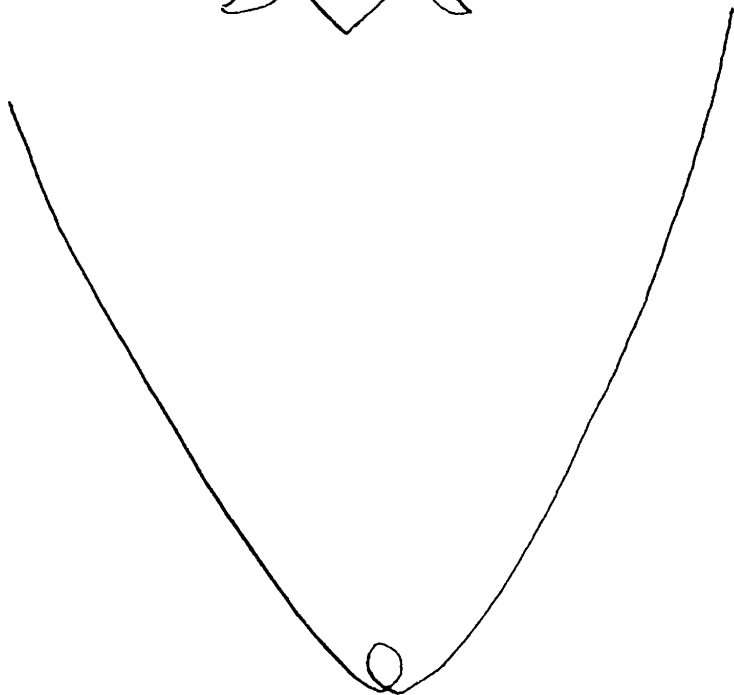
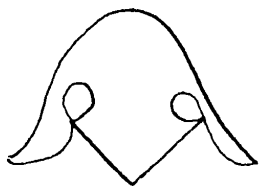




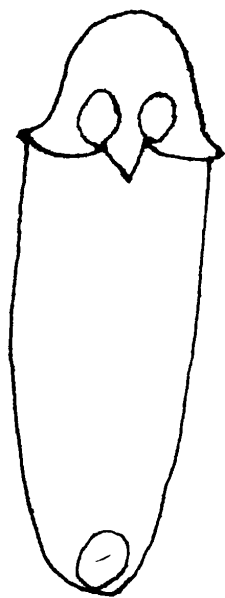


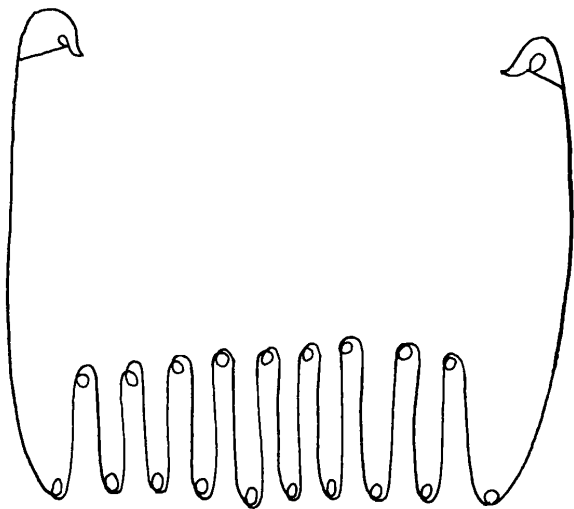
سری کاره‌هایی از شما
دیده‌ایم که در آنها
سنجاق قلبی تنها نیست.
با سنجاق قلبی، زن هست،
مرد هست، جارختی
هست، موش هست، گربه
هست و سنجاق قلبی هم
هست! در این باره چه
می‌فرمائید؟

يك موقع آدم فکرش را
متمرکز می‌کند که در مورد
سنجاق قلبی طرح‌هایی بکشد،
حالا یا با سوزن مشخص یا
با سوزن غیر مشخص. و اینکه
چطور يك سنجاق قلبی را

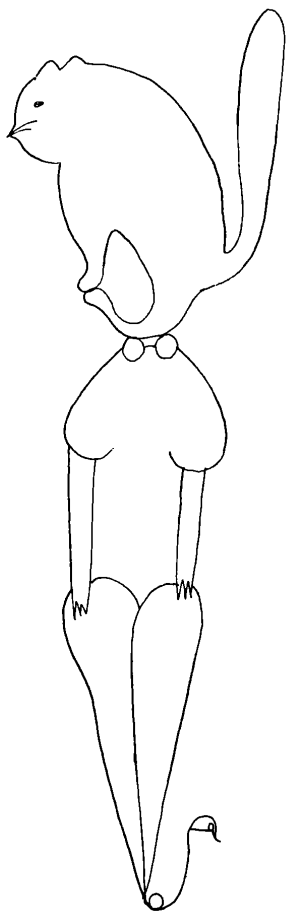


30
1101





مثل شاخه‌های درخت بکشد.
خلاصه آدم می‌خواهد ببیند
چقدر می‌تواند از زوایای
مختلف سنجاق قفلی را ببیند.
يك موقع هم طرح مثل زندگی
قروقاطی می‌شود. در اینجا
سنجاق قفلی با سایر چیزها و
موجودات گره می‌خورد و
همه چیز از سنجاق قفلی سرک
می‌کشد. موش، گربه، آدم،
صدای سگ! سنجاق قفلی با
زندگی بی‌جان در میان
جانداران بسر می‌برد. خلاصه
کنم يك موقع هست که
عکاس، عکس يك نفر را
می‌گیرد، يك موقع هم هست
که عکس دسته‌جمعی می‌گیرد.



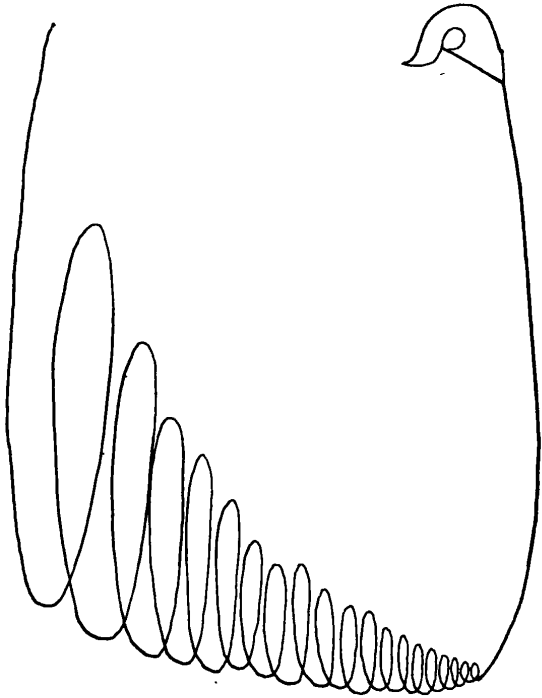


در خانمه این گفتگو، اگر
موضوع خاصی به نظر تان
می‌رسد و فکر می‌کنید
گفتنش لازم است، بفرمائید
که ما هم استفاده کنیم.

چیز خاصی ندارم که بگویم؛
غیر از اینکه طرح‌ها را با
سنجاق قفلی شروع کردم و
نوشته‌ها را با رنگین کمان و
موش و گربه و ماهی و گل قالی
و پشه‌بند و پیراهن گلداز و
غیره بطور کلی دوست
دارم و تقریباً نیمچه مهارتی

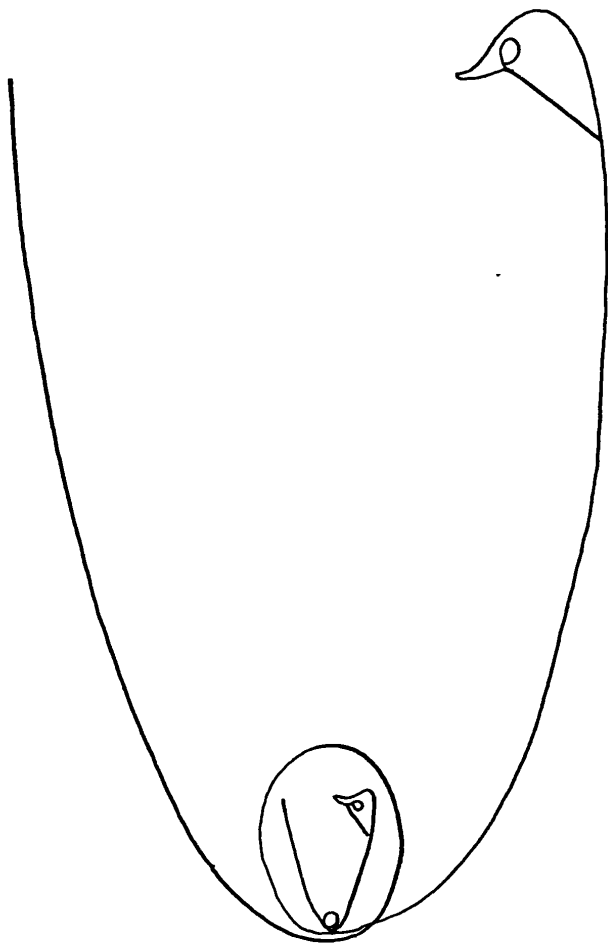
که يك شیی را از نقطه نظرهای
مختلف نگاه كنم و چیزهای
مختلف راجع به آن بكشم
یا بنویسم . سعی من هم در
اینست كه سوژه‌های شكار
شده را زودرها نكنم . و دست
آخر اینكه از پلكان فكاهايات
بالا رفتم تا به طنز رسیدم .

متشكرم .

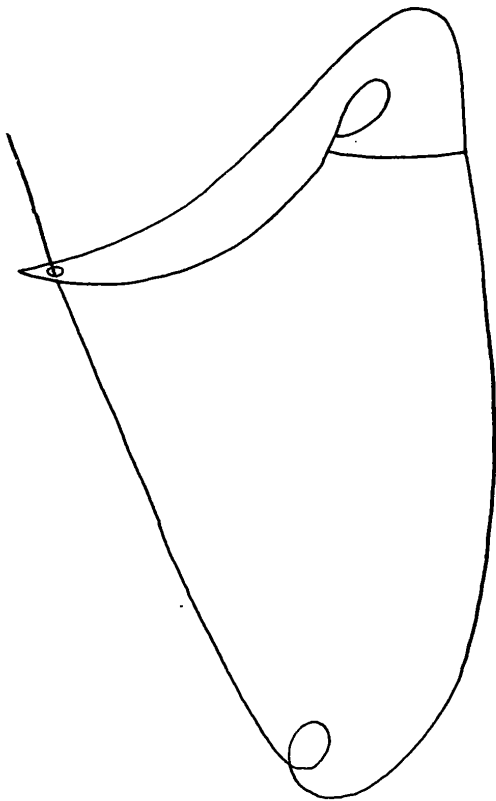


۳۰
۱۳۵۲

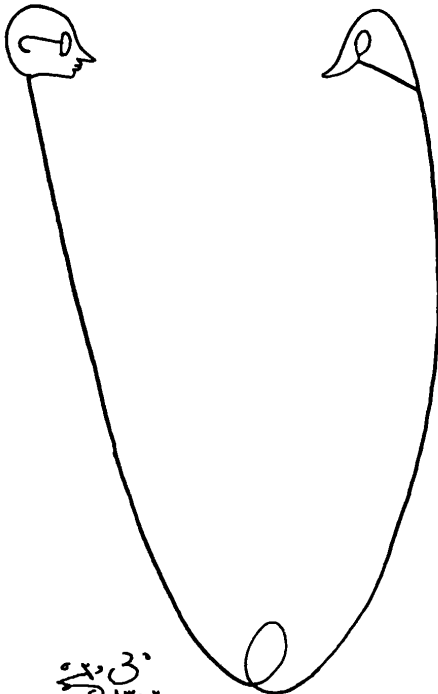


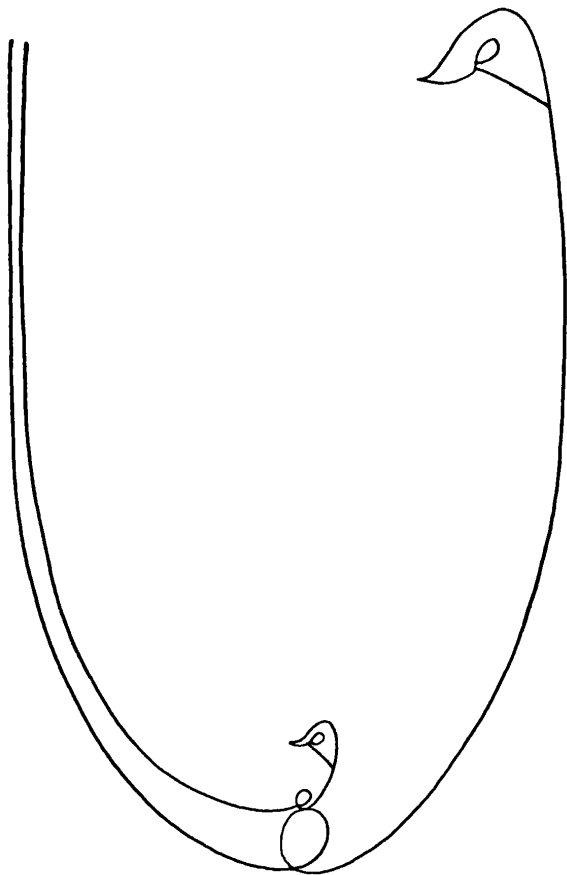




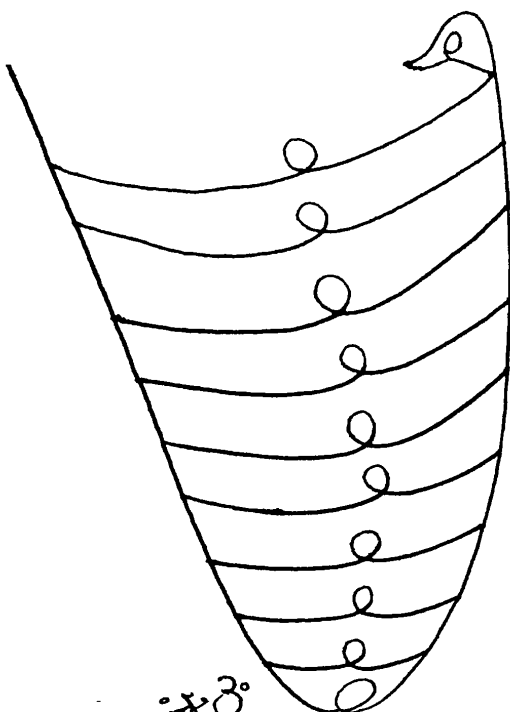


30
Mar

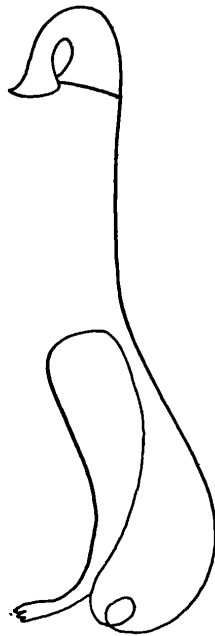




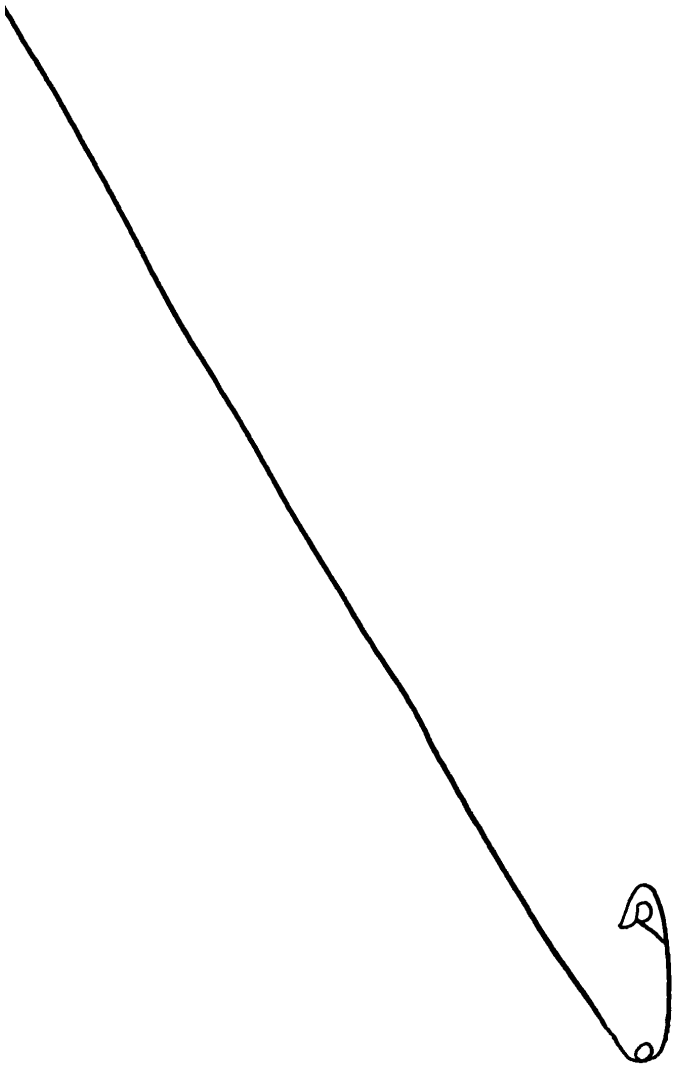


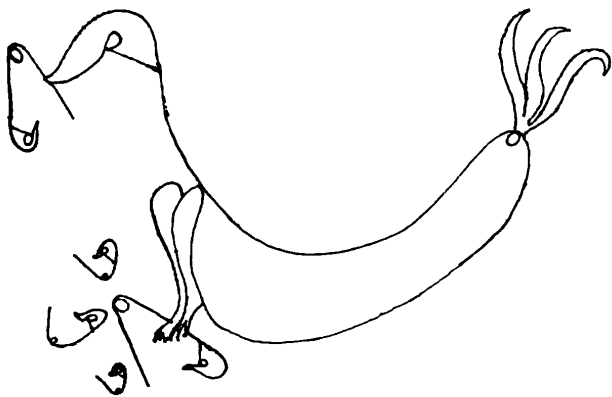


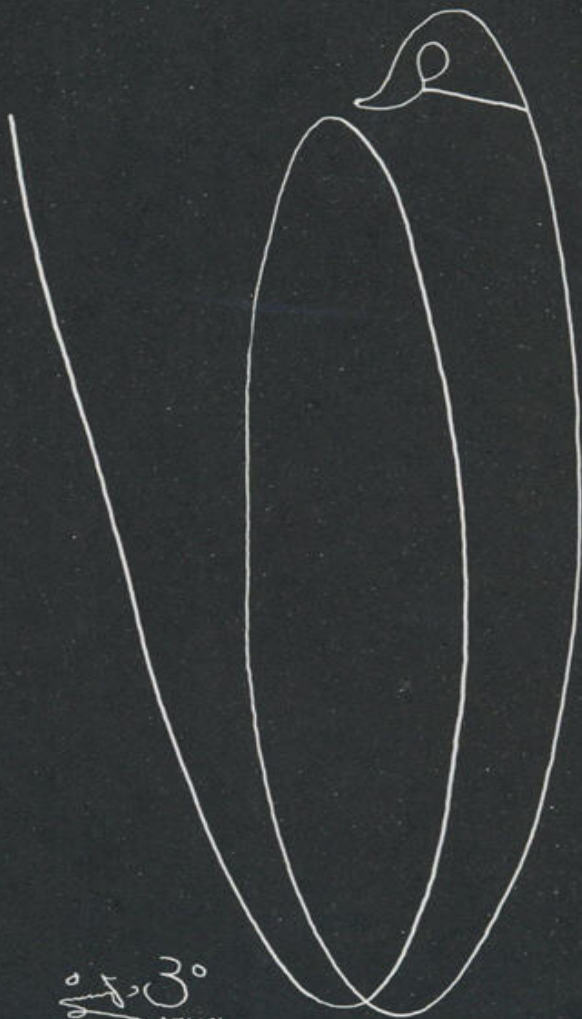
30
OIRAT



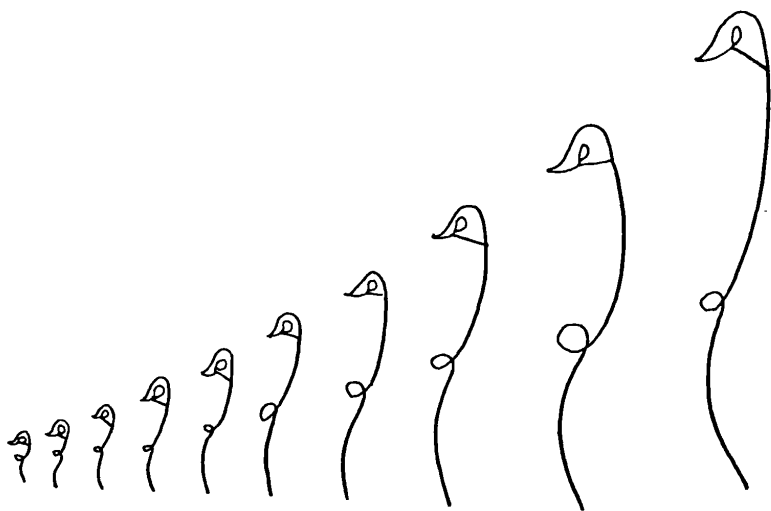


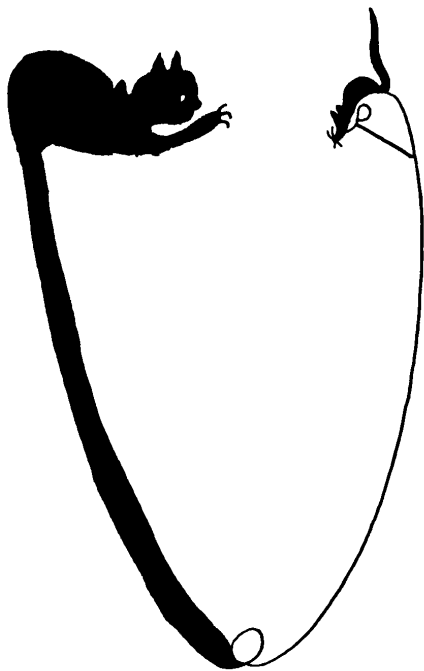


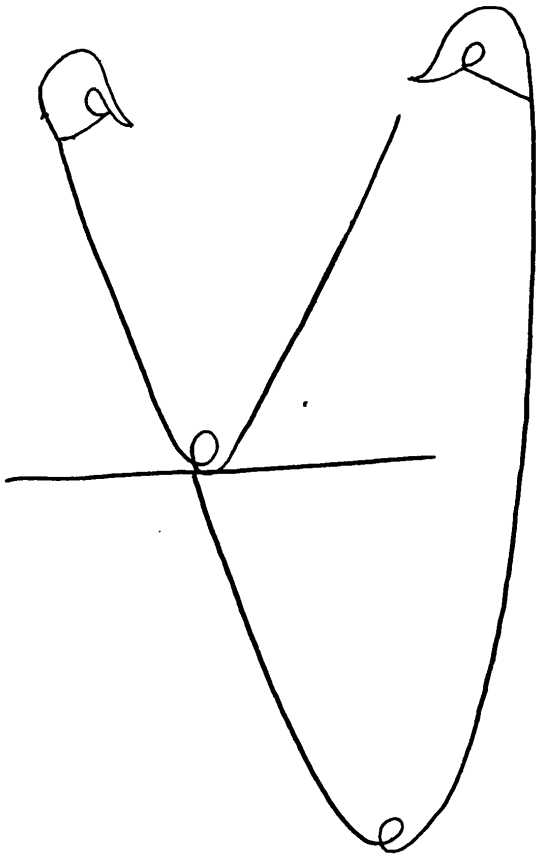


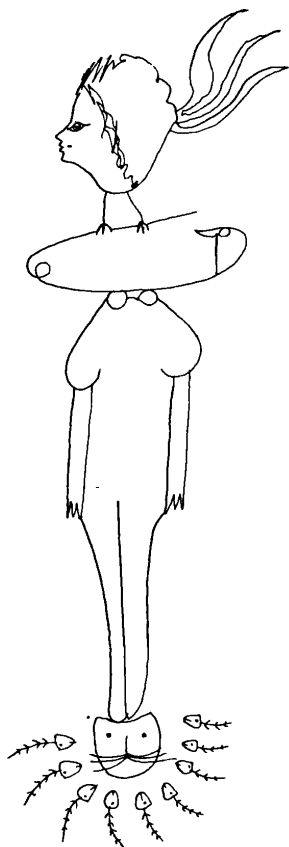


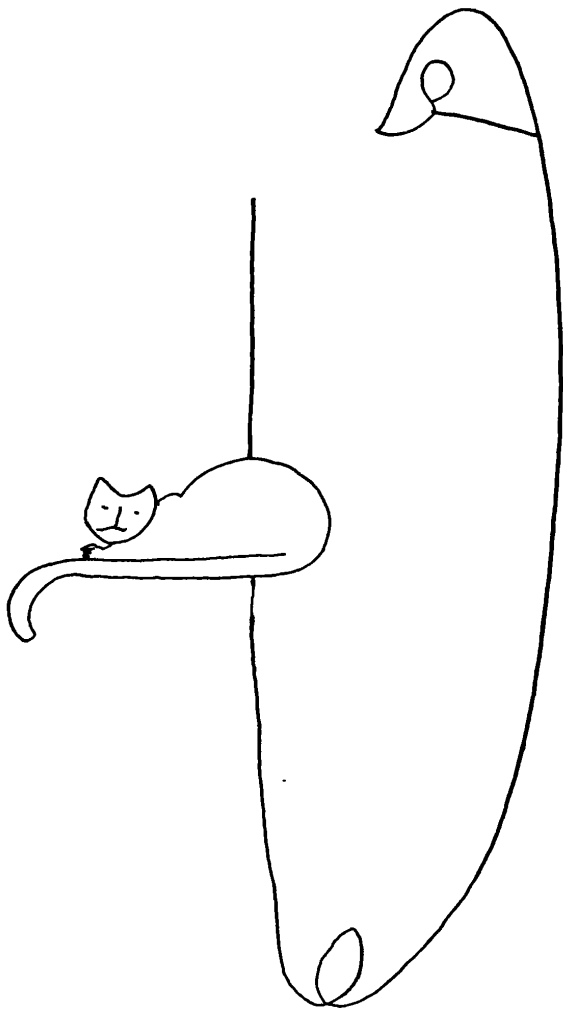
۳۰
۱۳۵۲





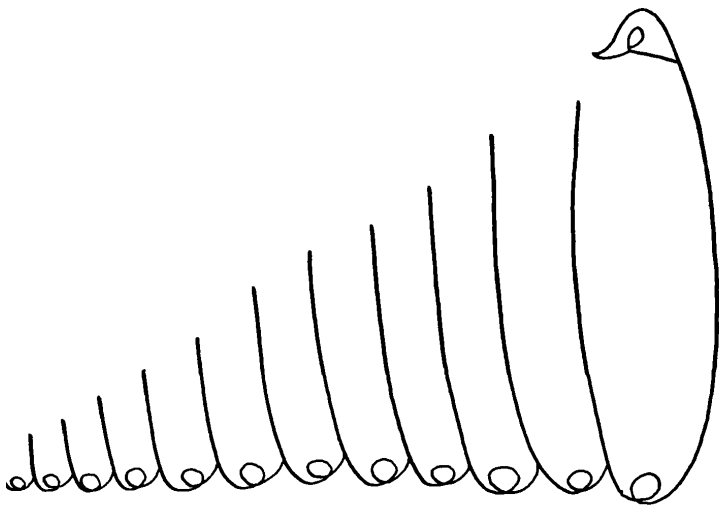




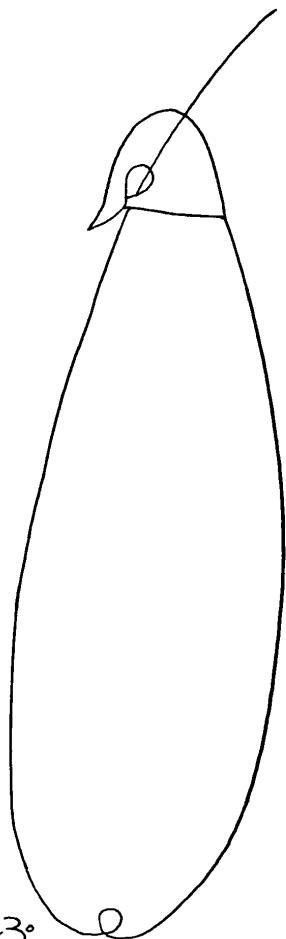




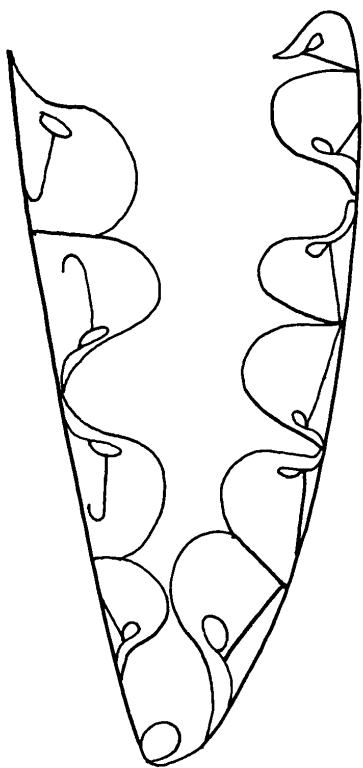
.

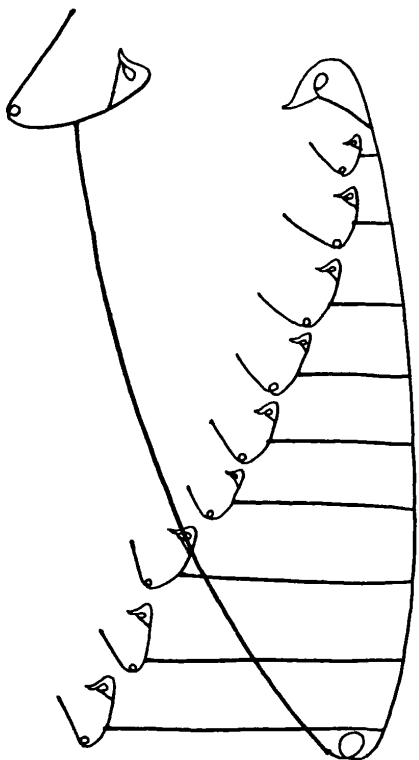


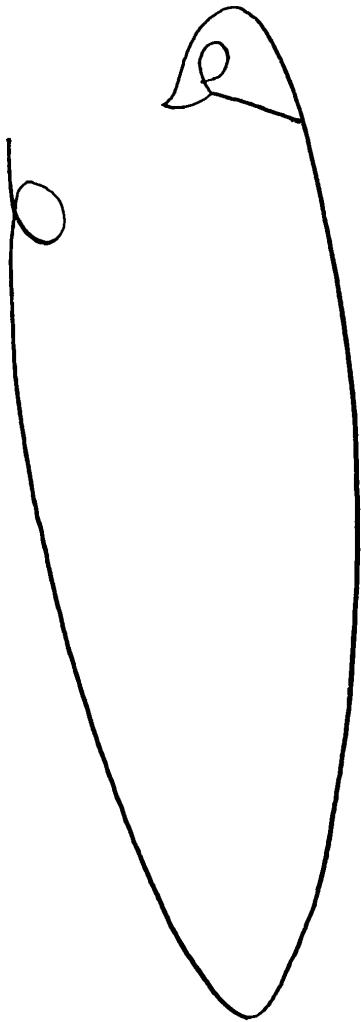


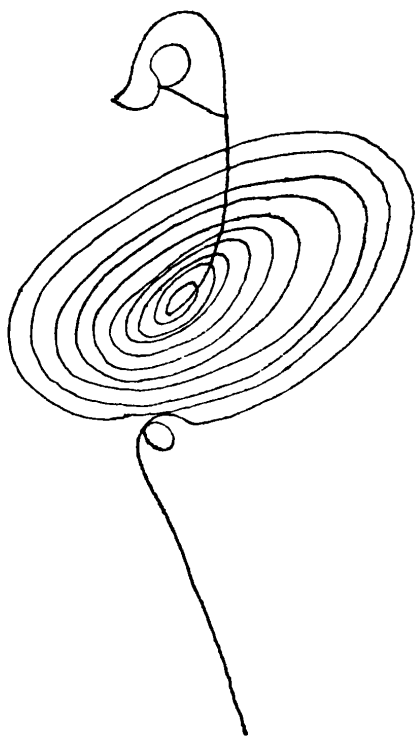


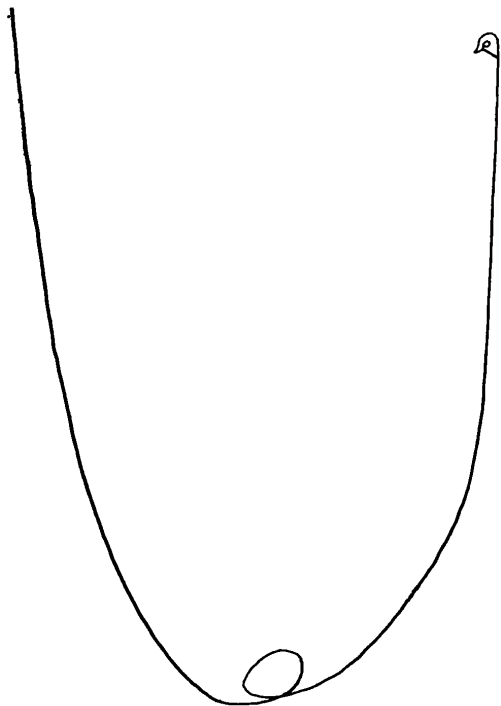
30
1987

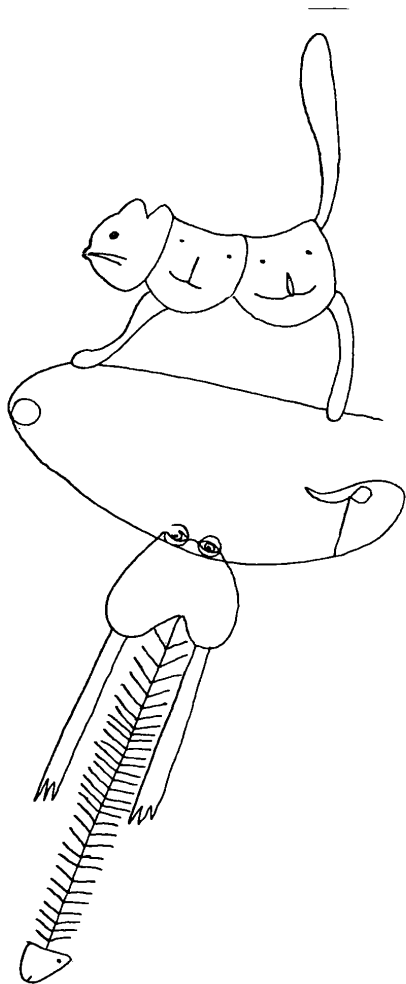


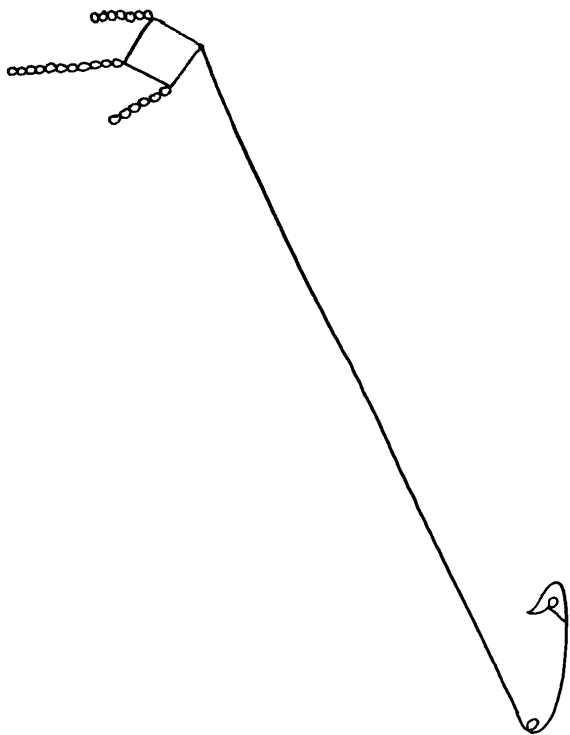


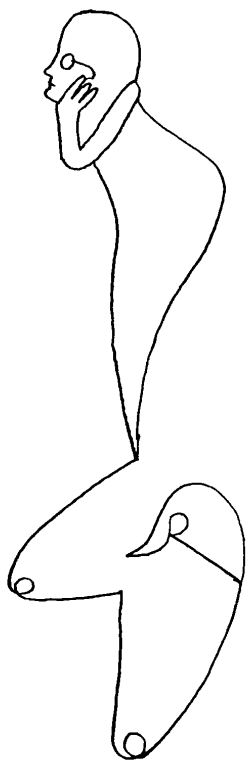


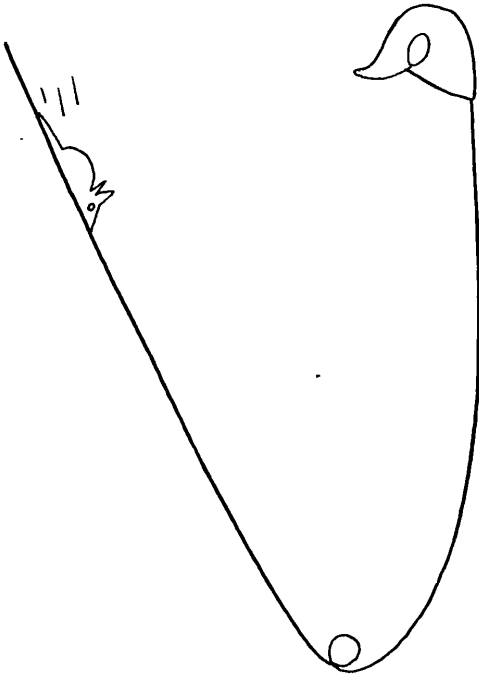


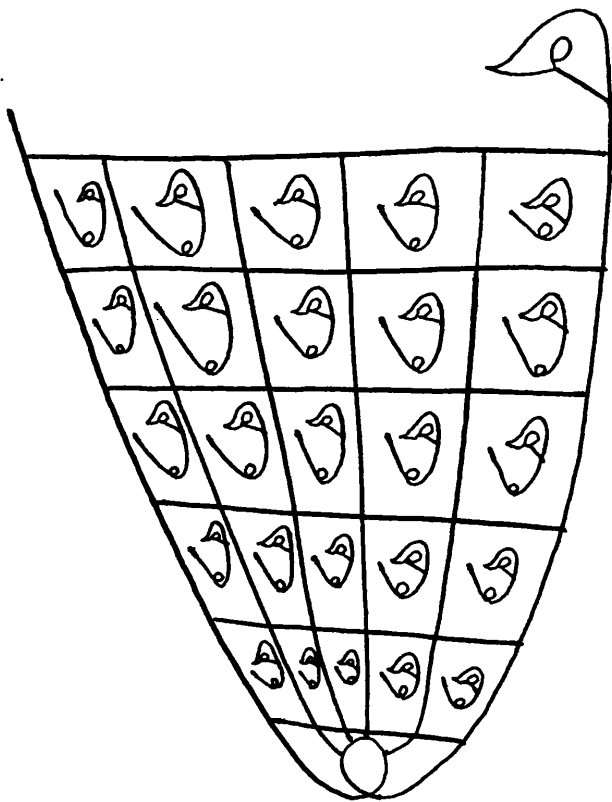


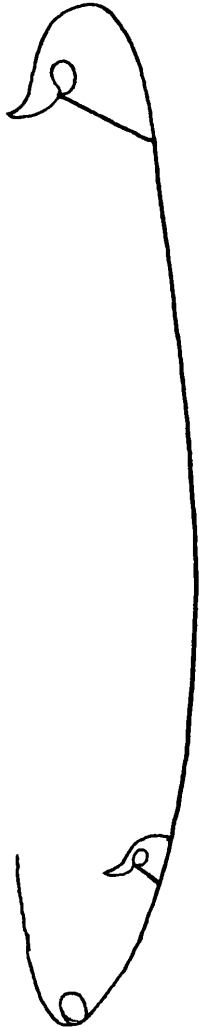




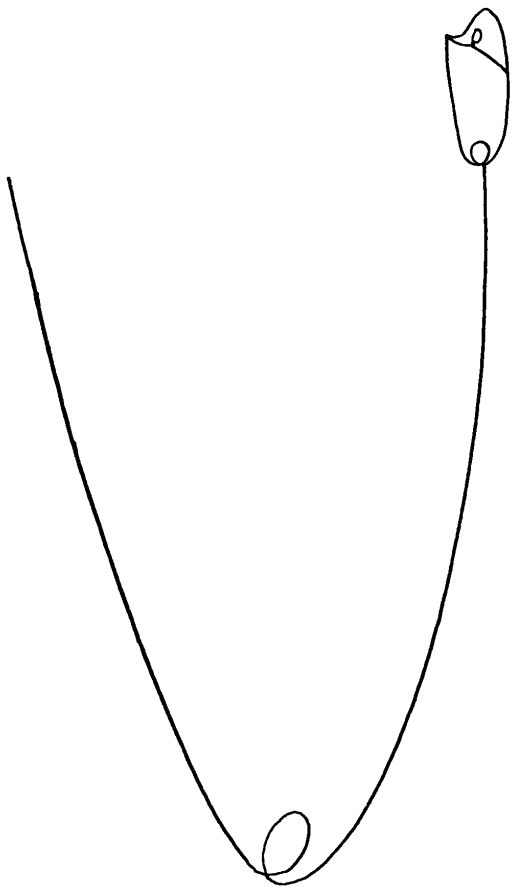


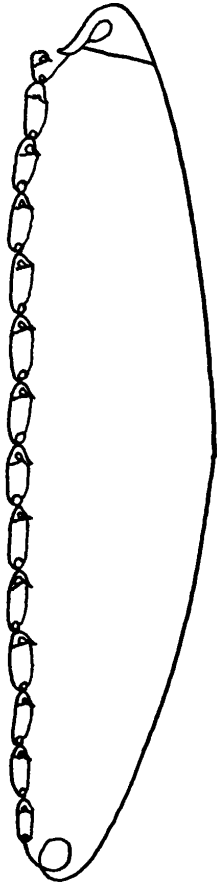




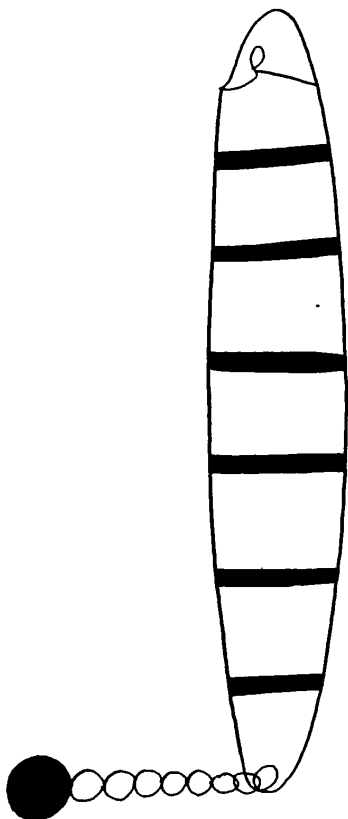


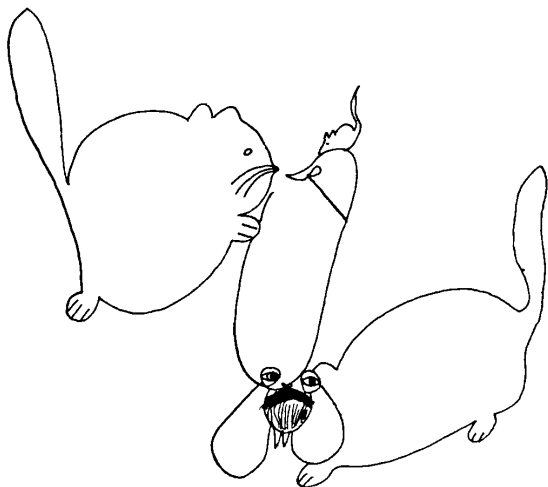


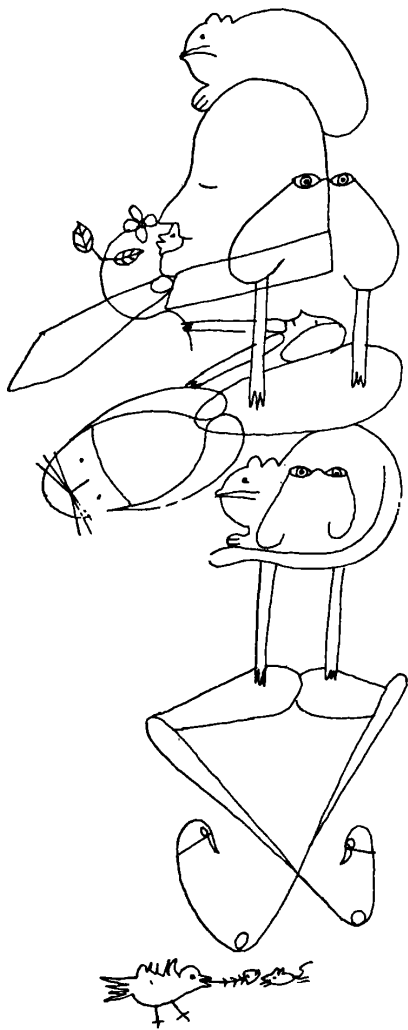












Safety Pin Fantasia

PARVIZ SHAPOUR



TEHRAN , IRAN

1976



۱۵۰ ریال



برويز شا پوركار اردشير محسن